



بنیاد شاهنشاهی فرهنگستانهای ایران

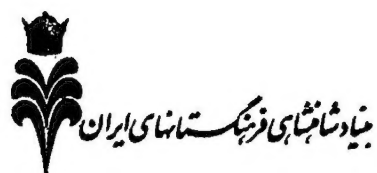
فرهنگستان زبان ایران

واژه‌نامه بسامدی  
شعرهای شهید بلخی

فراهم آورده  
محمود منشی

انتشارات فرهنگستان زبان ایران

شماره ۱۸



فرهنگستان زبان ایران

واژه‌نامه بسامدی

شعرهای شهید ملی

فراهم آورده محمودی

از این دفتر ۱۰۰۰ نسخه در تیرماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی در چاپخانه تصویر به چاپ رسید.

---

بایستگی فراهم کردن واژه‌نامه‌ای که همه واژه‌های فارسی را از کهنترین زمان تا امروز در برداشته باشد چنان روشن است که نیاز به شرح ندارد. برای فراهم کردن چنین واژه‌نامه‌ای سه‌کار باید انجام پذیرد:

۱- گردآوری واژه‌های فارسی از زبان سخنگویان آن در ایران و چند کشور همسایه.

۲- فراهم کردن واژه‌نامهٔ بسامدی برای یکایک نوشته‌های فارسی.

۳- گردآوری واژه‌های فارسی که در زبانهای دیگر بکار رفته است یا میرود. فرهنگستان زبان ایران این هر سه کار را که انجام یافتن هر یک از آنها زمان بسیار می‌خواهد و به همکاری گروه بزرگی از کارشناسان نیاز دارد، آغاز کرده است و برای پیشبرد آنها پژوهشگاهی بنیاد نهاده است.

در فراهم کردن واژه‌نامهٔ بسامدی برای نوشته‌های فارسی مشکل بزرگ این است که همه این نوشته‌ها شناخته نشده و بسیاری از آنها که شناخته شده هنوز به صورت دستنویس بازمانده است و نیز تنها برای برخی از آنها چاپ انتقادی استوار فراهم گردیده است. پیدا است که به‌بانهٔ این مشکل یا به‌بانهٔ فراوانی نوشته‌های فارسی نباید از چنین کار بایسته‌ای دست کشید.

فرهنگستان زبان ایران بر آن است که نخست برای متنهایی واژه‌نامهٔ بسامدی فراهم نماید که چاپ انتقادی از آنها در دست باشد و سپس به نوشته‌هایی پردازد که بررسی واژگان آنها بایسته‌تر دانسته شود و هرگاه که از نوشته‌های گروه دوم چاپ انتقادی فراهم گردید دو متن را با یکدیگر بسنجد و اختلاف آنها را برای اصلاح و تکمیل واژه‌نامهٔ مربوط در دفتر جداگانه‌ای نشر نماید تا نیازی به فراهم کردن واژه‌نامهٔ دیگری نباشد.

برای آن که واژه‌نامه‌های بسامدی همه با یک روش فراهم شود، با بهره‌گیری از نظرهای زبانشناسانی که با این فرهنگستان همکاری دارند و همچنین پس از بررسی روشهایی که تاکنون در این باره بکار رفته یا پیشنهاد گردیده است، روشی برگزیده شده که شرح آن در پیشگفتار همین دفتر آمده است.

فرهنگستان زبان ایران از آغاز کار می‌دانست که برای آن که واژه‌نامه‌های بسامدی با باریک‌بینی و موشکافی بیشتر و نیروی انسانی کمتر و در زمانی کوتاه‌تر انجام پذیرد، باید از رایانه\* (کامپیوتر) بهره گرفت، ولی چون در آن زمان این بهره‌گیری میسر نبود واژه‌نامه بسامدی برخی از نوشته‌ها به کوشش پژوهشگران این فرهنگستان یا دانشمندان دیگر فراهم گردیده که یکی از آنها واژه‌نامه‌ای است که در همین دفتر به چاپ رسیده است.

صادق کیا

رئیس فرهنگستان زبان ایران

\* واژه «رایانه» را نگارنده از «داینیتن» پهلوی به معنی «آراستن، ترتیب دادن و نظم دادن» ساخته و در برابر واژه‌های انگلیسی Computer و فرانسه Ordinateur پیشنهاد کرده است.

## فهرست

پنج	یادداشت
نه	پیشگفتار
بیست و یک	یادداشت‌های فراهم آورنده
۱-۱۱۰	فهرست واژه‌نما
۱۱۱	فهرست بسامدی واژه‌ها
۱۲۵	بسامدی فعل‌های همکرد و گروه‌های فعلی
۱۲۶	بسامدی ساختمانهای همکرد دیگر





## پیشگفتار

غرض از فراهم آوردن واژه‌نامه‌های بسامدی<sup>۱</sup> دو چیز است:  
۱- همهٔ واژه‌هایی که در متنی به کار رفته است فهرست گردد، و جای هر واژه در متن دانسته شود.

۲- شمارهٔ دفعاتی که يك واژه در متنی آمده است معین گردد.  
سودمندی فراهم آوردن فهرستی که همهٔ واژه‌های بکار رفته در يك متن را در بر داشته باشد و جای هر واژه را در متن نشان دهد از دیر باز شناخته بوده است. فهرستهایی از این گونه را دانشمندان ما، کشف‌الفاظ و کشف‌اللغات و یا بی‌هیچ پیرایه فرهنگ، و فرنگیان *Concordance* می‌نامیده‌اند و اینک ما آن را فهرست واژه‌نما یا فهرست واژه‌یاب می‌گوئیم. نخستین فهرسته‌های واژه‌نما را برای کتابهای مقدس دینی نوشته‌اند و این برای آن بوده است که یافتن بی‌درنگ برخی از آیه‌ها و جمله‌ها، برای

1) Frequency dictionary

به‌گواهی آوردن در درستی یا نادرستی یا پذیرش و رد چیزی، ضروری بوده است. به‌همین دلیل اصطلاحات کشف‌اللفاظ و کشف‌الملفات در نزد ما و واژه Concordance در زبانهای فرنگی بیشتر بر فهرستهای واژه‌نمای کتابهای مقدس دینی چون قرآن و کتاب مقدس<sup>۱</sup> و جز آنها دلالت می‌کرده است، هرچند که برای آثار نویسندگان و سرایندگان بزرگ نیز از این گونه فهرستها تهیه شده است.

اهمیت فراهم آوردن چنین فهرستهائی برای آثار نویسندگان و سرایندگان يك زبان بر کسی پوشیده نیست، زیرا بسا در دست بودن این فهرستها نه‌تنها می‌توان بر واژگان يك نویسنده و ویژگیهای نگارش او پی برد، بلکه می‌توان:

(الف) برسیاه راستین واژه‌های يك زبان آگاهی یافت.

(ب) زمان «درآمد» و «بیرون شد» يك واژه را در واژگان يك زبان دانست.

(ج) برگسترش یا کاهش یا دگرگون شدن معنای واژه‌ها آگاه شد.

(د) صورتهای گوناگون و گشته واژه‌ها را به‌دست آورد.

(ه) داده‌های بسیار درباره چگونگی کاربرد دستوری واژه‌ها فراهم آورد.

(و) مواد لازم برای نوشتن يك واژه‌نامه تاریخی، و نیز مواد لازم برای بررسی و تجزیه و تحلیل تاریخی زبان به‌دست آورد.

اما فراهم ساختن این فهرستها کار آسانی نیست. داشتن يك متن ویراسته، توانائی خواندن درست متن، دقت در تفاوت‌های معنایی و دستوری، جداسازی واژه‌ها، و آوردن واژه‌های جدا شده بر روی برگیزه، و نوشتن شماره صفحه و سطر برای هر واژه به‌دقت، از دربایسته‌های نخستین است.

زمان در بایست دوم است. از کم بختی، توانائی آدمی هم از نظر دقت و هم از نظر زمان محدود است. در نوشتن چندین هزار شماره برای يك واژه بی شك لغزشهایی پیش می آید، همچنانکه محدود بودن دامنه زمانی دقت آدمی در پژوهشهایی این چنین سبب به درازا کشیدن کار می شود. آزمایش چندساله ما در کار فراهم ساختن واژه نامه های بسامدی برای نوشته های فارسی نشان می دهد که اگر يك پژوهشگر آشنا به روش کار که در خواندن متنهاي فارسی توانا باشد، روزی هشت ساعت کار کند نمی تواند بیش از يك صفحه عادی از يك متن سرراست تقریباً ساده را برای نوشتن واژه نامه های بسامدی آماده سازد. ناگفته پیداست که کم آشنائی به روش، نداشتن توانائی و دقت کافی در خواندن متن و جداسازی واژه ها، و نیز دشواری متن، هر يك می تواند عاملی برای کندتر شدن کار باشد. گویند فریتس ولف<sup>۱</sup>، دانشمند آلمانی، نزدیک بیست سال از زندگی خویش را بر سر کار فراهم کردن فرهنگ شاهنامه<sup>۲</sup> که فهرست واژه نمای شاهنامه است، کرده است. کسانی که با این کتاب سروکار داشته اند می دانند که این کار سترگ از لغزش خالی نیست. یاد کردن این نکته برای آن نیست که کار بزرگ ولف کوچک جلوه داده شود، بلکه برای آن است که معلوم گردد نوشتن چنین واژه نامه هایی چه اندازه دشوار، زمانگیر، و لغزش پذیر است. به همین دلیل، در روزگار ما که از يك سو پیشرفت چشمگیر زبان شناسی تجزیه و تحلیل ساختاری زبان را میسر ساخته، و از سوی دیگر اختراع رایانه<sup>۳</sup>، آنچه را مغز لغزش پذیر آدمی به آسانی و تندی توانا به انجام دادن آن نبوده انجام پذیر گردانیده است، فراهم ساختن فهرستهای واژه نما

1) Fritz Wolff

2) Glossar Zu Firdosis Schahname

3) Computer

برای آثار نویسندگان و سرایندگان بزرگ یکسره به رایانه (کامپیوتر) سپرده شده است.<sup>۱</sup>

فرهنگستان زبان ایران، با توجه به دشواریهایی که یاد شد، از همان آغاز کار در اندیشه بهره‌گیری از رایانه برای تهیه واژه‌نامه‌های بسامدی بوده است، هرچند تهیه واژه‌نامه با نیروی انسانی را نیز از یاد نبرده است. برنامه‌نویسی سیستمی که برای این کار طرح‌ریزی شده بود در اسفند ماه ۱۳۵۲ به پایان رسید و نخستین واژه‌نامه‌ای که با رایانه به صورت آزمایشی از متن رستم و سهراب شاهنامه فردوسی، ویراسته بنیاد شاهنامه فردوسی، فراهم شده بسود در سال ۱۳۵۳ بیرون آمد، و خوشبختانه مورد پسند پژوهندگان و سازمانهای فرایافته کشور قرار گرفت، و از این رو، سازمان برنامه و بودجه موافقت نمود که سیستم تهیه شده به صورت طرح گسترده‌تری در سال ۱۳۵۴ درباره پنجاه هزار سطر از نوشته‌های کهن فارسی اجرا شود. به این ترتیب پژوهشگاه واژه‌های فارسی متنها کهن زیر را برای دادن به رایانه تجزیه و تحلیل و کدگذاری کرد که امید است در سال آینده «فرابرده» رایانه‌ای آنها بیرون بیاید و با این کار راه تازه‌ای در واژه‌نامه‌نویسی در پیش پای دانش‌پژوهان گذاشته شود:

۱- دیوان ناصر خسرو

۲- دیوان منوچهری دامغانی

۳- التفهیم لاوایل صناعة التنجیم

۴- الابنیه عن الحقائق الادویه

(۱) به عنوان مثال می‌توان از واژه‌نامه‌هایی که شرکت پژوهشی گیل برای برناردشاور، شکسپیر، جان میلتن، یوجون اوئیل منتشر کرده است یاد کرد. مثلاً نگاه کنید به: J. Russel Reaver (comp.). *An O'Neill Concordance*. Detroit, Michigan, Gale Research Company, 1969.

۵- ویس ورامین

۶- گرشاسپنامه

۷- داستان فرود از شاهنامه فردوسی.

\*\*\*

با توجه به آنچه از فراهم آوردن فهرست واژه‌نما و فهرست بسامدی منظور است، روش زیر برای یکدستی در جداسازی واژه‌ها و تدوین این گونه واژه‌نامه‌ها در پیش گرفته شده است:

۱- نامهای همکرد بجز همکردهای اضافی يك واحد به شمار آمده است. مثلا دانشکده، گلستان، گلخانه، کارخانه و دانش آموز يك واژه شمرده شده است. اما واژه‌هائی چون کرم خاکی، اسب آبی، دانشسرای عالی، و جز آن دو واژه جداگانه شمرده شده\* مگر آنکه بر اثر زیادی کاربرد اضافه آنها حذف شده باشد که در این صورت يك واحد شمرده شده است. مانند: مرغابی، مادرزن، پدرزن، برادرشوهر، و جز آنها.

۲- صفت‌های همکرد مانند خوشرو، گلرخ، درازقامت و بلند بالا يك واحد شمرده شده است.

۳- نامها و صفت‌های ساخته شده با پیشوندها و پسوندهای اشتقاقی يك واژه شمرده شده است. مانند زرین، سیمینه، دانشمند، رایگان، بیهوش باخرد، همکار، و جز آنها.

۴- واژه‌های همکرد با «هر» چون: هر که، هر چه، هر کس، هر چند، به اجزای سازنده تجزیه شده و به صورت دو واژه نوشته شده است: اما صورتهای مرکب آنها نیز حفظ شده ولی بسامدهای آنها جداگانه داده شده است.

\* هرگاه جدا ساختن ترکیب‌های اضافی سبب می‌شده است که مفهوم یا مدلولی از میان رود، صورت ترکیبی واژه را هم ضبط کرده‌ایم اما در شمارش بسامدی واژه‌ها، آنها را بشمار نهاده‌ایم.

۵- واژه‌های زیر و واژه‌های همانند آنها همیشه با هم يك واحد حساب شده است :

هر آینه، زیرا، ازیرا، چنان، چنین، چندان، چندین.  
۶- واژه‌هایی که پرسش را می‌رسانند مانند که، کجا، کدام، چه، چگونه، چرا، کدامین و چطور و مانند آنها يك واحد شمرده شده است.

۷- هرگاه این و آن جزء آغازین يك صورت زبانی بوده آن صورت زبانی دو واژه به‌شمار آورده شده است به‌استثنای اینجا و آنجا؛ مانند آنکه، اینکه، آنچه، آنچنان و جز آنها. اما صورت هم‌کرد آنها نیز اگر لازم بوده یاد شده است، ولی بسامد آنها جدا داده شده است.

۸- عددهای اصلی هر رقم يك واژه شمرده شده، مثلاً صد و بیست و چهار چنین تجزیه شده است: صد + و + بیست + و + چهار. و هر جزء يك واژه به‌شمار آمده است.

۹- عددهای برخه‌ای (کسری) و ترتیبی يك واحد شمرده شده است؛ مثل چارک و چهاريك و يك‌چهارم و سه‌پنجم.

## یادآوری

عددهایی که با واژه‌های -ماهه، -ساله، -روزه و واژه‌های نظیر آنها ترکیب شده‌اند و حکم اسم یا صفت هم‌کرد یافته‌اند يك واحد شمرده شده است مانند: صد و بیست ساله، شصت ساله، هزار ساله، پنج‌ساله، دو روزه، شش ماهه.

۱۰- عددهای عربی، و صورتهای مختلف آنها يك واحد شمرده شده است؛ مثلاً اربعمائه، و خمس و اربعمائه و جز آنها.

۱۱- ترکیبهای عربی يك واحد شمرده شده است؛ مثلاً (حمه‌الله یا

عزوجل، عزاسمه، دأس السرطان و جز آنها.

۱۲- هر صیغه فعل يك واژه به حساب آمده، و در زیر مصدر آن فهرست شده است.

۱۳- گروههای فعلی و فعلهای پیشونددار به صورت زیر نوشته شده است:

الف. فعلهای همکردی که بخش نخستین آنها نام، صفت، و یا واژه غیر فعلی دیگر است بدون استثنا دو واژه شمرده شده است؛ مثلاً آرایش کردن به صورت آرایش-+ کردن، و آرایش کردن ضبط شده است. خط تیره کوچکی که در پایان «آرایش» و آغاز «کردن» گذاشته شده نشان می‌دهد که این واژه‌ها در ترکیب با واژه دیگر به کار رفته‌اند.

### یادآوری

چون برخی از صیغه‌های فعل در زمانهای مختلف در زبان فارسی به كمك فعل بودن و شدن ساخته می‌شود باید توجه کرد که این صیغه‌ها با فعلهای همکرد اشتباه نشود.

ب. افعال پیشونددار يك واژه شمرده شده است مانند برآوردن، فراگرفتن و جز آن.

ج. افعال همکردی که بیش از دو جزء دارند هم به صورت اجزاء و هم به صورت کلی یاد شده است.

د. فعلهای همکردی که میان پاره‌های آن فاصله بوده است مانند دیگر فعلهای همکرد ضبط شده و لسی میان پاره‌های آنها سه نقطه گذاشته شده است. مثلاً در این مصرع «جهانا عهد با من گر چنین بستی»، عهدبستی در زیر «عهدبستن» این‌طور نوشته شده است:

عهدبستن:

عهد ... بستی.

- ۱۴- واژه‌های جمع خواه بسا - آن، ها، جات، آت، ین، و یا دن، باشد، يك واژه شمرده شده و در زیر صورت مفرد آمده است.
- ۱۵- صورتهای تصریفی (یعنی واژه به اضافه يك پسوند تصریفی) و صورتهای همراه با ضمائر پیوسته و پی‌بندها چون «ی» وحدت بسا نکره يك واحد شمرده شده و در زیر صورت مجرد آمده است.
- ۱۶- صورتهای کوتاه شدهٔ واژه‌ها جداگانه به‌شمار آمده است، ولی از يك صورت به صورت دیگر و ابرد داده شده است. مثلاً آگه و آگاه، سیه و سیاه دو واژه به حساب آمده ولی در زیر آگه نوشته شده است: نیز نگاه کنید به آگاه و در زیر آگاه نوشته شده است: نیز نگاه کنید به آگه.
- ۱۷- برخی از واژه‌ها گونه‌هائی دارند که فقط در ترکیب می‌آید. صورت همکرد این واژه‌ها در پرانتز جلو صورت اصلی یاد شده است. مثلاً بدین را این گونه نوشته‌ایم:

به (بد -)

این(- ین)

و «کز» را این طور:

که (ک -)

از (- ز)

حرف اضافهٔ اذهرگاه در متن به صورت ذ آمده و /ze/ تلفظ می‌شده و یا به آوای واکهٔ بعد از آن خوانده می‌شده (مانند زان)، جداگانه یاد شده ولی مانند شمارهٔ ۱۶ از آن به اذ و ابرد داده شده است.

- ۱۸- بر روی هم برای هر واژه يك صورت مجرد یا نوعی (type) در نظر گرفته شده و صورتهای تصریفی واژه به عنوان نمونه‌های کاربردی آن (token) در زیر صورت مجرد به ترتیب الفبائی آمده است. صورت



نوعی یا مجرد واژه برای فعل صورت مصدری آن و برای اسم صورت مفرد آن و برای صفت صورت ساده آن است. صورتهای تصریفی برای فعل صیغه‌های مختلف آن در زمان‌ها و وجه‌های گونه‌ناگون و برای اسم صورت جمع آن (با- آن یا- هایا- ون یا- ین یا- آت، یا صورت جمع مکسر) و آمدن آن با «ی» وحدت یا نکره (و در زبان امروزی تهرانی با- معرفه) و برای صفت صورت با- تر و- ترین و جمع آن است. هر واژه‌ای که یکی از صورتهای تصریفی آن در متن به کار رفته باشد، در زیر صورت مجرد فهرست شده است.

- ۱۹- نقش دستوری هر واژه اگر به جدا ساختن آن از واژه‌های دیگر کمک می‌کرده است در جلو آن در پرانتز آمده است.
- ۲۰- معنای واژه تنها وقتی یاد شده که واژه دشوار بوده و یاد کردن معنای آن بایسته می‌نموده است و یا معنای تازه‌ای داشته و یا ذکر معنا مایه جدائی آن از واژه‌های هم‌آوای آن می‌شده است.
- ۲۱- جای آمدن واژه در متن با ذکر شماره صفحه و سطر مشخص شده است. اول شماره صفحه آمده بعد دو نقطه گذاشته شده و شماره سطر یاد شده است. پس از هر چند شماره‌ای که «صفحه و سطر» را معین می‌کند نقطه ویرگول (؛) گذاشته شده است.
- ۲۲- اگر بخشی از يك واژه مرکب در يك سطر و بخش دیگر آن در سطر دیگر آمده است بعد از شماره صفحه میان شماره دو سطر خط تیره گذاشته شده.
- ۲۳- اگر واژه‌ای در يك سطر چندبار آمده است بعد از شماره صفحه و شماره سطر تعداد دفعاتی که واژه آمده است در میان پرانتز یاد شده: مثلاً ۳،۳،۳،۵ نوشته شده است: ۳:۵ (۳ بار).
- ۲۴- در واژه‌نامه‌های بسامدی‌ای که برای واژه‌ها و همکرده‌های

در متن گواه آورده شده، نخست شماره صفحه و سطر، و آنگاه گواه یاد شده است.

نتیجه و برآیند بررسی و تجزیه و تحلیل از یک متن به صورت دو فهرست اصلی و گاهی چند فهرست فرعی به دست داده شده است. از دو فهرست اصلی یکی فهرست واژه‌نما (Concordance) است که جای هر واژه را در متن نشان می‌دهد. ترتیب این فهرست الفبائی حرف به حرف است، و واژه‌ها در آن به شیوه‌ای که در صفحات پیش گذشت آمده است.

فهرست دوم فهرست بسامدی واژه‌ها است. در این فهرست واژه‌ها به ترتیب شماره بسامد کاربردشان در متن تنظیم شده است. واژه‌هایی که بسامد بیشتری دارند در آغاز و آنها که بسامدشان کمتر است به ترتیب در پایان، و واژه‌های «هم‌بسامد» به ترتیب الفبائی در پی هم آمده‌اند.

بسامد هر واژه در جلو آن و شماره ترتیب آن پیش از واژه داده شده است.

بسامد کاربرد فعل‌های هم‌کرد و گروه‌های فعلی وادات هم‌کرد چون کاربرد اجزای آنها جداگانه یاد شده است، در این فهرست داده نشده است. اما از آنجا که بسامد این فعل‌ها و هم‌کردها وادات می‌تواند در بسیاری از پژوهش‌ها و نتیجه‌گیری‌ها سودمند باشد فهرست جداگانه‌ای از آنها داده شده است.

در شمارش بسامد کاربرد یک واژه چه اسم باشد چه فعل کاربرد صورت‌های تصریفی یک واژه یکجا با کاربرد صورت مجرد آن ذکر شده است.

گذشته از دو فهرست اصلی و فهرست فعل‌های مرکب وادات

مرکب که یاد شد گاهی با توجه به نوشته، فهرستی از عبارتها و جمله‌های عربی و نیز پسوندها و پیشوندها داده شده است.

مدیر پژوهشگاه واژه‌های فارسی

فریدون بدره‌ای



## یادداشت‌های فراهم‌آورنده

این دفتر، واژه‌نما و فهرست بسامدی شعرهای فارسی شهیدبلخی را دربر دارد و نخستین واژه‌نامهٔ بسامدی دستی<sup>۱</sup> فرهنگستان زبان ایران است که به‌همراه بازگشت دادن به شمارهٔ صفحه و سطر، شاهد هرواژه نیز از پی‌آن آمده است.<sup>۲</sup>

شهیدبلخی، مانند رودکی شاعر بزرگ هم‌روزگار خویش، از پیشگامان شعر فارسی است که مرثیهٔ زیبای رودکی در مرگ او، و یادکرد سخن‌آورانی چون دقیقی و منوچهری از وی به استادی، نمایندهٔ پایهٔ بلند او در ادب و هنر شاعری است. اما دریغ که از شعر او نیز، همچون شعرهای بسیاری از شاعران بزرگ دیگر، جز اندکی، آن‌هم به‌صورت پراکنده برجای نمانده است.

خوشبختانه این شعرهای پراکنده را آقای ژیلبر لازار، استاد مدرسهٔ

(۱) در مقابل واژه‌نامه‌های بسامدی رایانه‌ای.

(۲) جز چند مورد که در این گفتار یاد شده است.

زبانهای خاوری پاریس، از لابه‌لای کتابهای گوناگون بیرون آورده و در کتاب «اشعار پراکنده»<sup>۱</sup> به چاپ رسانیده است. واژه‌نامهٔ بسامدی حاضر بر بنیاد گردآورده‌های آقای لازار فراهم شده است.

آقای لازار بر روی هم یکصدوشش بیت به نام شهید در «اشعار پراکنده» آورده است که از آن میان، دو بیت به زبان عربی است و از موضوع این واژه‌نامه بیرون است و يك بیت نیز سخت ناخوانا است که ناگزیر به کنار نهاده شده است، آن بیت این است:

نه بیحد دلم چون رنجه بنم      کشاید بر غم سج زنده  
بیشتر شعرهای شهید به صورت يك بیتی در دست است و این، فهم معنای دقیق برخی از آنها را به سبب در دست نبودن بیت پیشین یا پسین آنها دشوار می‌سازد، چنان که در بیت:

چون برون کرد زو هماره و هنگ      در زمان در کشید محکم تنگ  
معنای «هماره» روشن نیست و نمی‌توان هیچ يك از معانی واژه «هنگ» را که در واژه‌نامه‌ها آمده و پاره‌ای از معانی آن با مفهوم بیت سازگار است، به استواری پذیرفت، و معنای واژه «تنگ» نیز که به قیاس مفهوم بیت «نواری که بر زین اسب استوار کنند» داده شده، بایسته احتیاط و تأمل است.

در بخش واژه‌نمای این دفتر، تنها آن معنائی از واژه داده شده است که از

(۱) ژیلبر لازار. اشعار پراکندهٔ قدیمترین شعرای فارسی زبان از حنظلهٔ بادغیسی تا دقیقی. جلد دوم. تهران، بخش ایران‌شناسی انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۵۵. در این جلد اشعاری از حنظلهٔ بادغیسی، محمد بن وصیف، بسام کورد، محمد بن مخلد، محمود راق، فیروز مشرقی، ابوسلمک، شهید بلخی، فرالادی، مسعودی مروزی، مصعبی، مرادی، ابوالحسن خارجی، ابوالهیثم گرگانی، ابوالعباس ربیعانی، ابوشکور بلخی، ابوشعیب معروفی، صانع (?): بلخی، بلمعی، دقیقی و میسری آمده است.

بیت شاهد دریافت می‌شود<sup>۱</sup>، چنان‌که در این بیت:

هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای بیگمان راضی بیاید چون بیابد<sup>۲</sup> آب‌بکند  
واژه «آب‌بکند» با توجه به مفهوم بیت: «آبگیر، گودالی که در آن آب  
ایستاده باشد» معنی شده است، گرچه در اصل این واژه به معنای جائی است  
که آب آن را کنده و پدید آورده باشد، خواه دارای آب باشد یا نباشد.  
و یا در این بیت:

همی فزونی جوید اواره بر افلاک که تو به طالع میمون بدو نهادی روی  
واژه «اواره» چنان‌که از مفهوم بیت به دست می‌آید: «دیوانخانه،  
دارالاماره» معنی شده است، هر چند گذشته از این معنی، معانی دیگری نیز  
در واژه‌نامه‌ها برای آن آمده است.  
واژه «ابیشه» در این بیت:

در کوی تو ابیشه همی گردم ای نگار دزدیده تا مگرت ببینم به بام بر  
چنان‌که در برهان قاطع آمده، در واژه‌نمای این دفتر «جاسوس»  
معنی شده و با توجه به همین معنی، گروه فعلی «ابیشه گردیدن» نیز «گردش  
به پنهانی» معنی شده است.

لغت نامه دهخدا در باره این واژه می‌نویسد:

«ابیشه جاسوس» فرهنگ اسدی. این کلمه را صاحب برهان انیشه وایشه  
نیز ضبط کرده به همین معنی، در کوی تو ابیشه همی گردم... و محتمل  
است که ابیشه صحیح و سایر صور مصحف آن باشد آن نیز نه به معنی  
جاسوس بلکه به معنی بیکار مرکب از آ حرف سلب و پیشه به معنی حرفت  
و کار. چه یگانه شاهد لغت نامه‌ها همین يك بیت است و در آن بیکار به  
ذوق سلیم نزدیکتر و جاسوس بسیار بعید می‌آید...»

و سپس در همان کتاب واژه «ابیشه» به معنای بیکار می‌آید و شاهد همان

(۱) در واژه‌هایی که معانی آنها داده شده است.

(۲) در اصل: بیاید.

بیت شهید است با تغییر «ابیشه» به «اپیشه».

به گمان فراهم آورنده این دفتر، معنای جاسوس با توجه به قرینه «دزدیده» در مصراع دوم بیت شاهد، برخلاف عقیده‌ای که در لغت‌نامه دهخدا ابراز شده، درست‌تر است، اما «ابیشه» نیز در آن بیت، شاید ضبط نادرست واژه «ابشته» و «ابسته» (= آَبشته، آَبسته) باشد که در واژه‌نامه‌ها به معنای جاسوس آمده است.

در بیت:

بر که و صحرا چو چه؟ همچون عقاب اندر هوا

بر تریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرا شمال  
واژه «تریوه» چنان که در واژه‌نامه‌های فارسی آمده است، راه ناهموار  
معنی شده است، ولی با توجه به مفاد بیت، ظاهراً این واژه معنای مطلق  
«ناهموار» می‌دهد و در غیر این صورت، واژه «راه» در مصراع دوم، حشوی  
ناپسند خواهد بود.

در بیت:

بیوی نرم هم به صبر و درم چون به زین و لگام تند ستاغ  
گمان‌آقای علی رواقی بر آن است که «صبر» تصحیفی است از واژه  
«مُهر» با دریافتی از این بیت فرخی:

مہتران سپہی عاشق مہرو درمند

بس درم‌های درست است و بر این قول گواست<sup>۱</sup>

ولی فراهم آورنده، ضبط اصل را درست می‌داند، بویژه که منوچهری  
نیز بیتمی نزدیک به همین مضمون و ناظر بر شعر شهید دارد:  
به مدارا دل تو نرم کنم و آخر کار به درم نرم کنم گربه مدارا نشود<sup>۲</sup>

(۱) دیوان فرخی، چاپ دبیر سیاقی، ص ۲۷.

(۲) دیوان منوچهری، چاپ دبیر سیاقی، ص ۱۱.



در بیت:

کی دل به جای داری پیش دوچمش او      کوچمش را به غمزه بگرداند از وریب  
فراهم آورنده صورت درست مصراع دوم را بدین گونه حدس می‌زند:  
گرچمش را به غمزه ...

در بیت:

پیش وز را رخنه اشعار مرا      بیقدر مکن به گفت گفتار مرا  
احتمال می‌رود که مصراعها پیشی و پسی یافته باشند، زیرا اگر مصراع  
دوم پیش از مصراع نخست بنشیند، بیت، معنای استوارتری خواهد یافت.

در بیت:

موی سپید و روی سیاه و زنج بچین      بوزینه خرف شده و گشته کاینه  
ضبط و معنای درست «کاینه» روشن نیست.

«برهان قاطع» می‌نویسد:

«کاینه بر وزن آینه، امر کردن باشد به شخصی که چشم از من مگردان  
و با من باش و به این معنی کاینه بر وزن آینه هم به نظر آمده است».  
«لغت نامه دهخدا» پس از نقل شرحی که «برهان قاطع» درباره

این واژه داده است، اضافه می‌کند:

«... چشم بود، گویند کاینه بدو دار یعنی چشم از او بر مگردان.  
(یادداشت مؤلف) ظاهراً مصحف کاینه است... از شعری منسوب به  
نظامی عروضی بر می‌آید که آن را به معنی چشمخانه به کار برده‌اند  
(از یادداشتهای مؤلف).

واژه «کاینه» نیز در «برهان قاطع» چنین معنی شده است:

«... به معنی چشم باشد چنان که هر گاه گویند کاینه بدو دار مراد آن  
باشد که چشم از و بر مگردان و از نظر مینداز.»

باتوجه به آن چه نقل شد، اگر «کاینه» تصحیفی از (کاینه) نباشد  
و نیز آن را در معنای چشم بپذیریم، در آن صورت ترکیب «گشته کاینه»  
با واژه «لوچ» در زبان فارسی و «احول» در زبان عربی برابر خواهد بود.

عبارت «یارب» در واژه‌نما و فهرست بسامدی این دفتر، همانند يك-  
 واژه گرفته شده و با هم داده شده است. فهرست بسامدی فعلهای همکرد و  
 گروههای فعلی و ساختمانهای همکرد دیگر به ترتیب الفبائی و فهرست  
 بسامدی دیگر واژه‌ها به ترتیب شماره بسامد کاربرد تنظیم یافته است.  
 در واژه‌نمای این دفتر، برای آن (صفت و ضمیر اشاره)، این (صفت  
 و ضمیر اشاره)، او (ضمیر شخصی)، تو (ضمیر شخصی)، که (موصول)،  
 هر (صفت مبهم) و حرفهای اضافه و ربط، بیت‌گواه نیامده و تنها به ذکر  
 شماره صفحه و سطر متن اصلی بسنده شده است.  
 پیش از آن که واژه‌نمای این دفتر به چاپ رود، آقایان علی رواقی و  
 مصطفی مقربی آن را از نظرباریك بین خود گذرانده‌اند و سپاسمندی فراهم  
 آورنده را موجب شده‌اند.  
 همچنین از بانو زهرا سادات ناصری که واژه‌نمای این دفتر را با متن  
 اصلی برابر کرده است، سپاسگزارم.

محمود منشی

---

## فهرست واژه‌نما

---



## ۲

آبکند : آبگیر ، کودالی که در آن آب ایستاده باشد .

۲۷ : ۳-۴ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای

بیگمان راضی بیایند گر بیابند آبکند

### آتش

۲۶ : ۷-۸ عطای باد چو باران دل موافق خوید

نهیبت آتش و جان مخالفان پند باد

۳۴ : ۵ اگر غم را چو آتش دوز بودی

جهان تاریک بودی جاودانه

۳۵ : ۱۳-۱۴ به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم

به آتش حسراتم فکند خواهندی

آرزو : خواهش ، میل ، مراد

آرزو-

۳۵ : ۵-۶ شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت

که آرزوبرساند به آرزومندی

### آرزو رساندن

آرزو برساند (مضارع)

۳۵ : ۵-۶ شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت

که آرزوبرساند به آرزومندی

( ۱ ) در اصل : بهایند .

## آرزومند

آرزومندی ( نکره )

۳۵ : ۵-۶ شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت

که آرزو برساند به آرزومندی

## آزاردن : آزدن

بیازارد

۲۶ : ۹-۱۰ به تیر از چشم نایینا سپیدی نقطه بردارد

که نه دیده بیازارد نه نایینا خبر دارد

## آفتاب : خورشید

۳۳ : ۱ خنك این آفتاب و زهره و ماه

که نباشند جداودانه تباه

۳۳ : ۳ راست گوئی ستارگان ملکند

چشمه آفتاب شاهنشاه

## آفریدن : خلق کردن

یافریدی

۲۴ : ۵-۶ یارب بیافریدی روئی بپذین مثال

خودرحم کن بر امت و از راهشان مکیب

## آگاهی : دانش ، اطلاع

۳۲ : ۲ مرا آگاهی از راه بزرگ

نه‌اند رفتن همی با کاروان

## آغونه : سرخی‌ای که زنان بر روی مالند

۳۱ : ۸ از بناگوش لعلگون گوئی

بر نهاده است آغونه به سیم

## آلیزنده : جفتك انداز

۳۹ : ۸ چو آلیزنده شد در مرغزاری

نباشد بر دلش از بار باری

## آمدن

-آمد

۳۰ : ۹ عیب باشد به کار نيك درنگ

گر شتاب‌آمد ای رفیق ملام

-آئی

۲۴ : ۷ دانشا چون دریغم آئی از آنک  
 بی بهائی ولیکن از تو بهاست  
 ۳۶ : ۷-۸ زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار  
 نگر نکردی از گرد او که گرم آئی  
 - بیاید  
 ۲۷ : ۳-۴ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای  
 یگمان راضی بیاید چون بیابد آب کند

آن (صفت و ضمیر اشاره)

آن ۱:۲۴ : ۴:۲۵ : ۴:۲۸ : ۴:۲۹ : ۳:۳۲ : ۶:۳۳ : ۹ : ۱:۳۶  
 آن- ۷:۲۴ : ۵:۲۷ : ۵:۳۵ : ۳:۳۸  
 آن- ۴:۲۵ (دوبار) : ۱۲:۲۶ : ۴:۲۸ : ۷:۳۳  
 آن- ۵:۳۱ : ۴:۳۸

آنچه

۳۸ : ۳ نرم نرمک ز<sup>۲</sup> برم بیرون شد  
 مهرش از آنچه بود افزون شد

آنک، آنکه

آنک

۲۴ : ۷ دانشا چون دریغم آئی از آنک  
 بی بهائی ولیکن از تو بهاست

- آنکه

۳۸ : ۴ کرد از بهر ماست تیریه خواست  
 زان که درویش بود عاریه خواست  
 ۳۱ : ۵ هر که را دانش است خواسته نیست  
 وان که را خواسته است دانش کم

آن کسی

آن کسی (نکره)

۲۷ : ۵ آن کسی را که دل بود نالان  
 او علاج خلاشمه بکنند

(۱) در اصل : بیاید.

(۲) در اصل : از.

۲۵ : ۵-۶ شنبه‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت  
که آرزو برساند به آرزومندی

آهرمن : اهریمن ، راهنمای بدیها  
آهرمنا (آهرمن + الف اطلاق)  
۲۳ : ۹ اورمزدی‌اند سکان سماء  
سخره فرمان دو آهرمنا

آهنین  
۲۷ : ۲ صف دشمن تو را ناستد پیش  
ور همه آهنین ترا باشد  
آی : (از اصوات)

۳۰ : ۱-۲ دریغ فر جوانی و عزّ و آیی دریغ  
عزیز بود از این پیش همچنان سپریع

## الف

ابر : توده بخار متراکم در هوا  
۲۷ : ۶ ابر همی گریزد چون عاشقان  
باغ همی خندد ممشوق‌وار  
۳۶ : ۱-۲ چون چلیپای روم از آن شد باغ  
کاپر بر بست باغ را علی  
۳۶ : ۳-۴ ابر چون چشم هند بنت عتبه است  
برق مانند ذوالفقار علی

ابراهیم : پیامبر معروف  
۳۵ : ۱۳-۱۴ به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم  
به آتش حسراتم فگند خواهندی

آیشه<sup>۲</sup> : جاسوس  
آیشه -

(۱) در اصل : دریغ فر جوانی و عز و ای دریغ .  
(۲) نگاه کنید به یادداشتهای فراهم آورنده .



۲۸ : ۲-۳ در کوی تو ایشه همی گردم ای نگار  
دزدیده تا مگرت بینم به بام بر

**ایشه گردیدن :** گردش به پنهانی

ایشه همی گردم

۲۸ : ۲-۳ در کوی تو ایشه همی گردم ای نگار  
دزدیده تا مگرت بینم به بام بر

**احسنت :** در زبان فارسی به معنای تحسین و آفرین می آید

۲۵ : ۲ شاعران راخه و احسنت مدیح

روذکی راخه و احسنت هجی<sup>۱</sup> است

**ادب :** نگاهداشت حد هر چیز

۲۴ : ۹ بیادب را ادب سپاه بس است

بیادب با هزار کس تنه است

**از ربه رر :** مخفف اگر

۲۷ : ۲ صف دشمن تو را ناستند پیش

ور همه آهنین ترا باشد

نیز نگاه کنید به : اگر و گر.

**از ربه زر (حرف اضافه)**

از ۲۳ : ۴ ؛ ۲۴ : ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ ؛ ۲۵ : ۳ ؛ ۲۶ : ۹ ؛ ۲۷ : ۱ (دوبار) ؛ ۲۸ : ۱ ؛

۲۹ : ۱ و ۴ ؛ ۳۰ : ۲ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ ؛ ۳۱ : ۸ ؛ ۳۲ : ۲ و ۴ و ۷ و ۸ ؛ ۳۳ : ۲ و ۹

(دوبار) ؛ ۳۴ : ۲ ؛ ۳۵ : ۲ ؛ ۳۶ : ۱ و ۸ ؛ ۳۸ : ۲ و ۳ و ۵ ؛ ۳۹ : ۵ و ۸

از ۴۰ : ۶ ؛ ۳۸ : ۴

نیز نگاه کنید به : ذ.

**از بهر**

۳۸ : ۴ کرد از بهر ماست تیریه خواست

زان که درویش بود عاریه خواست

**از چه (گروه قیدی پرشی)**

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکند خواجه که هر جا که رود

قدحی می بخورد راست کند زود هراش

**استادن :** ایستادن

(۱) در اصل : هجا . متن از پانویس است.

ناستد

۲۷ : ۲ صف دشمن تورا ناستد پیش  
ور همه آهنمین ترا باشد

اسکندر : پادشاه مقدونی

۳۹ : ۶ چو اسکندر به خواری در زمین خفت  
حکیمی بر سر خاکش چنین گفت

اشعار نگاه کنید به : شعر .

اشغال نگاه کنید به : شغل .

اشنان : گیاهی که بدان جامه می‌شویند.

۳۲ : ۸ ایمن بزی اکنون که بستم  
دست از تو به اشنان و کنستو

اطفال نگاه کنید به : طفل .

افتادن : واقع شدن

افتاد

۳۹ : ۴ دوشم گذرافتاد به ویرانه طوس  
دیدم جندی نشسته جای طاووس

نیز نگاه کنید به : اوفتادن.

افروخته : تافته، روشن

۳۵ : ۵-۶ ای از رخ تو تافته زیبائی و اورنگ  
افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ

افزون : بیش

۳۸ : ۳ نرم نرمک زای برم بیرون شد  
مهرش از آن چه بود افزون شد

افسوس افسوس

۳۹ : ۵ گفتم چه خبر داری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس

افعی : نوعی از مار

۲۸ : ۵ مار یفتنج اگر ت دی بگزید  
نوبت مار افعی است امروز

(۱) در اصل : از .

افلاک نگاه کنید به : فلك .

اکنون : همین زمان ، الآن

۳۲ : ۸ ایمن بزی اکنون که هشتم

دست از تو به اشنان و کنستو

اگر (حرف شرط)

اگر

۳۱ : ۹ اگر بگ-روی تو به روز حساب

مفرم-مای درویش را شایگان

۳۲ : ۵ اگر غم را چو آتش دوز بوزی

جهان تاریک بوزی جاودانه

۳۵ : ۹-۱۰ تو را اگر ملك چینیان بدیدی روی

نماز-بردی و دینار برپراگندی

۳۹ : ۹ اگر بازی اندر چغو کم نگر

وگر باشه‌ای سوی بطّان مهر

اگرت (اگر+ضمیر پیوسته)

۲۸ : ۵ مار یفتنج اگرت دی بگ-زید

نوبت مار افعی است امروز

نیز نگاه کنید به : اد و گر.

ام : هشتم. نگاه کنید به : بودن.

امت : گروه مردمان

۲۲ : ۵-۶ یارب بیافریدی روی بذین مثال

خودرحم کن بر امت و از راهشان مکیب

امروز

۲۸ : ۵ مار یفتنج اگرت دی بگزید

نوبت مار افعی است امروز

اند : هستند. نگاه کنید به : بودن.

اندر (حرف اضافه)

اندر

۳۰ : ۷-۸ بر که وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا

برتریوه راه چون‌چه؟ همچو بر صحرا شمال

- ۷ : ۳۲ تا کی دوم از گـرد در تو  
 کـندر تو نمی بینم چـربو
- ۹ : ۳۹ اگر بازی اندر چفو کم نگر  
 وگر باشه‌ای سوی بطن میسر
- ۱۴-۱۳ : ۳۵ به منجیق عذاب اندرم چو ابراهیم  
 به آتش حسراتم فگند خـواهندی
- او / و / (ضمیر شخصی) ۲:۲۴ و ۳ و ۴ : ۱:۲۶ و ۶ : ۱:۲۷ و ۵ : ۱:۲۸ (دوبار) ؛  
 ۳:۳۱ ؛ ۴:۳۲ ؛ ۶:۳۶ ؛ ۸ و ۶:۳۸ ؛
- اواره : دیوانخانه ، دارالاماره
- ۶-۵ : ۳۶ همی فزونی‌جوید اواره بر افلاک  
 که تو به طالع میمون بذو نهادی روی
- اورمزدی (نسبت) : الهی
- ۹ : ۲۳ اور مزدی اند سکان سماء  
 سخره فرمان دو آهرمنا
- اورنگ : زیبائی ، نکوئی ، خوبی
- ۶-۵ : ۳۰ ای از رخ توتافته زیبائی و اورنگ  
 افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ
- اورنگ : تخت پادشاهان
- ۶-۵ : ۳۰ ای از رخ تو تافته زیبائی و اورنگ  
 افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ
- اوftادن : واقع شدن  
 -اوقند
- ۵-۴ : ۲۵ قی اوفند آن را که سروریش تو بیند  
 زان خلم و زان بفق چکان بر سرو رویت
- نیز نگاه کنید به : افتادن.
- اهرمن کردار : باروش و عمل و فعل اهریمن ، بدکردار
- ۸-۷ : ۳۶ زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار  
 نگر نکردی از کرد او که گرم آئی
- ای (ندا)
- ۱ : ۲۸ ای کار تو زکار زمانه نمونه‌تر  
 او باشکونه و تو از او باشکونه‌تر

۲۸ : ۳-۲ در کوی تو ایشه همی کردم ای نگار  
دزدیده تا مگرت بینم به بام بر

۲۸ : ۴ ای من رهسی آن روی چون قمر  
وان زلف شبه رنگ پر ز ماز

۲۹ : ۵-۶ ای خواجه گربزرگی و اشغال نی تورا  
برگیر جاشوگ و برو می درو حشیش

۳۰ : ۵-۶ ای از رخ تو نافته زیبائی و اورنگ  
افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ

۳۰ : ۹ عیب باشد به کار نیک درنگ  
گر شتاب آمد ای رفیق ملام

۳۵ : ۱۵-۱۶ تورا سلامت باز ای گل بهار بهشت  
که سوی قبله رویت نماز خوانندی

۳۷ : ۳ ای قامت تو به صورت کاوتجک  
هستی تو به چشم هر کسی بلکنجک

-ای : هستی. نگاه کنید به : بودن.

ایژک : شرار؛ هریک از پاره‌هایی که از آتش می‌جهد

۳۲ : ۴-۵ چو زرساوه چکان ایژک از اولیکن چو بنشستی

شدی زرساوه چون سیمین پشیزوغیه جوشن

ایمن : بی‌بیم ، آسوده

ایمن-

۳۲ : ۸ ایمن بزی اکنون که بشستم

دست از تو به اشنان و کنستو

ایمن زیستن : بی‌ترس بودن ، در ایمنی به سر بردن

۳۲ : ۸ ایمن بزی اکنون که بشستم

دست از تو به اشنان و کنستو

این / ~ین / (صفت و ضمیر اشاره) ۵:۲۴ : ۴:۲۶ : ۱:۲۷ : ۲:۲۹ : ۲:۳۰ : ۱:۳۳ و ۱۰

۶ و ۷ : ۶:۳۴ : ۲:۳۹ (دوبار) و ۵ (دوبار) و ۷

## ب

با (حرف اضافه) ۸:۲۴ و ۹:۲۵؛ ۶:۳۰؛ ۱۱:۳۰؛ ۲:۳۲ و ۳:۳۳؛ ۸:۳۳

با ادب

۲۴: ۹

با ادب را ادب سپاه بی است

بی ادب با هزار کس تنهاست

بادیه: بیابان

۳۹: ۲

ددا که در این زمانه غم پرورد

حیف که در این بادیه عمر نورد

باده: می

۲۹: ۲

چند برداد این هریوه خروش

نشود باذه بر سرودش نوش

بار: برابر حمل در زبان عربی، گرانی، اندوه

بار

۳۸: ۵

تنش از نازکی ز بار نظر

کسوت خون کشد چو لاله به بر

۳۹: ۸

چو آلیزنده شد در مرغزاری

نباشد بر دلش از بار باری

باری (نکره)

۳۹: ۸

چو آلیزنده شد در مرغزاری

نباشد بر دلش از بار باری

بار: نوبت، دفعه، کُرت

۳۹: ۷

که شاهها تو سفر بسیار کردی

ولیکن<sup>۱</sup> نه چنین کاین بار کردی

باران

۲۶: ۷-۸

عطات باذچو باران دل موافق خوید

نهیبت آتش و جان مخالفان پنده باذ

(۱) در اصل، ولی.

باز (حرف اضافه)

۶ : ۲۵ همی نسازد با داغ عاشقی صبرم

چنان کجا بنسازد بنانج باز بنانج

باز : پرنده‌ای شکاری است.

۹ : ۳۹ اگر بازی اندر چغو کم نگر

و گر باشه‌ای سوی بطنان مهر

باز پروردن : پرورش دادن

باز همی پرورد (مضارع)

۳۵ : ۳-۴ به ناز باز همی پرورذ ورا دهقان

چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ

باز پیچ : مهره‌ای چند که بر ریمان بستند و بر بالای گهواره آویزند

۲۵ : ۷ پی مهد اطفال جاهت سزد

که عقد ثریا شوذ باز پیچ

باشگونه : بازگونه

باشگونه

۲۸ : ۱ ای کار تو ز کار زمانه نمونه‌تر

او باشگونه و تو از او باشگونه‌تر

باشگونه‌تر

۲۸ : ۱ ای کار تو ز کار زمانه نمونه‌تر

او باشگونه و تو از او باشگونه‌تر

باشه : پرنده‌ای شکاری است.

۹ : ۳۹ اگر بازی اندر چغو کم نگر

و گر باشه‌ای سوی بطنان مهر

باشیدن نگاه کنید به : بودن.

باغ

۲۷ : ۶ ابر همی گریذ چون عاشقان

باغ همی خندد معشوق وار

۳۶ : ۱-۲ چون چلیبای روم از آن شد باغ

کابر بر بست باغ را علی

بافتن

نبافتد

۷ : ۳۳ این ندوزد مگر کلاه ملوک  
وان نیافذ مگر پلاس سیاه

بالا : در برابر پائین ، تپه ، بلندی  
۸-۷ : ۳۵ بر که وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا  
بر تریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرای شمال

بام : قسمت بیرونی سقف بنا  
۳-۲ : ۲۸ در کوی تو ایشه همی کردم ای نگار  
دزدیده تا مگرت بینم به بام بر

بایستن : لازم بودن  
باید

۳ : ۳۹ هر روز فراق دوستی باید دید  
هر لحظه وداع همدمی باید کرد

بایدی (می باید)  
۶ : ۲۳ چو سد یا جوج بایذی دل من  
که باشذی غمزگانش را سپرا

بت : به مجاز یعنی معشوق  
بتا (بت + الف ندا)  
۱۱ : ۳۵ بتا نگارا از چشم بزد بترس و مکن  
چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

بتخانه  
بتخانه هاش (بتخانه ها + ضمیر پیوسته)  
۱۲-۱۱ : ۳۵ وگر تو را ملک هندوان بدیذی موی  
سجود کردی و بتخانه هاش برکندی

بچین : چین دار  
۸-۷ : ۳۴ موی سپید و روی سیاه و زنج بچین  
بوزینه خرف شده و گشته کاینه

بد : در برابر خوب  
۱۱ : ۳۵ بتا نگارا از چشم بزد بترس و مکن  
چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

بدخواه : دشمن ، بدسگال ، بد اندیش



۳۲ : ۱ شود بدخواه چون روباه بددل  
چو شیرآسا تو بخرامی به میدان

بددل : ترسان

۳۲ : ۱ شود بدخواه چون روباه بددل  
چو شیرآسا تو بخرامی به میدان  
بر (حرف اضافه) ۱:۲۴ و ۵:۲۵ ؛ ۴:۲۶ و ۱۲ ؛ ۳:۲۸ ؛ ۱:۲۹ و ۲ ؛ ۷:۳۵ و ۸  
(دوبار) ؛ ۷:۳۱ ؛ ۶:۳۲ ؛ ۲:۳۳ و ۶ (دوبار) ؛ ۵:۳۶ ؛ ۶:۳۹

بر : تن

- بر -

۳۸ : ۵ تنش از نازکی ز بار قطر  
کسوت خون کشد چو لاله به بر  
بر بستن : (بر بستن چیزی را به چیزی ، یعنی آن چیز را بدین چیز آراستن)  
بر بست

۳۶ : ۱-۲ چون چلیپای روم از آن شد باغ  
کابر بر بست باغ را عسلی  
بر پراگندن : نثار کردن

بر پراگندی (بر می پراگند: ماضی)

۳۵ : ۹-۱۰ تو را اگر ملک چینیان بدیدی روی  
نماز بردی و دینار برپراگندی

بر تافتن : تاب آوردن ، تحمل کردن  
بر تابد

۳۲ : ۳ کفلش با سلاح بشکفتم  
گر چه بر تابد آن میان و سرون

برداشتن : برگرفتن ، برآوردن

بردارد : برگیرد

۲۶ : ۹-۱۰ به تیر از چشم نابینا سپیدی نقطه بردارد  
که نه دیده بیا زارد نه نابینا خبردارد

- بردارد : برآورد

۲۹ : ۲ چند بردارد این هریووه خروش  
نشود باذه بر سرودش نوش

## بردن

برده [است]

۴ : ۲۹ من رهی آن نرگسک خردبرگ

برده به کنبوره دل از جای خویش

-بردی (می برد : ماضی)

۳۵ : ۹-۱۰ تو را اگر ملک چینیان بدیدی روی

نماز بردی و دینار برپراگندی

## برق

۳۶ : ۳-۴ ابر چون چشم هند بنت عتبه است

برق مائند ذوالفقار علی

## برکندن

برکندی (برمی کند : ماضی)

۳۵ : ۱۱-۱۲ وگر تو را ملک هندوان بدیدی موی

سجود کردی و بتخانه هاش برکندی

## برگرفتن

برگیر

۲۹ : ۵-۶ ای خواجه گر بزرگی و اشغال نی تو را

برگیر جاخشوک و برو می درو حشیش

## برگزیدن

برگزیدم

۲۵ : ۳ برگزیدم به خانه تنهائی

از همه کس درم بیستم چست

برم : تالاب، استخر، چشمه آب

۳۸ : ۲ چون تن خود به برم پاک بشت

از مسامش تمام لؤلؤ رست

۳۸ : ۳ نرم نرمک را برم بیرون شد

مهرش از آن چه بود افزون شد

(۱) در اصل: از.

بر نهادن : گذاشتن

بر نهاده است

از بنا گوش لعلگون گوئی ۸ : ۳۱

بر نهاده است آلفونه به سیم

برون : در برابر درون. خارج

برون-

چون برون کرد زو هماره و هنگ ۶ : ۳۸

در زمان درکشید محکم تنگ

برون کردن

برون کرد

چون برون کرد زو هماره و هنگ ۶ : ۳۸

در زمان درکشید محکم تنگ

برین : بالاین : صفت بهشت

همه دیانت و دین دوز و نیکرائی کن ۴-۳ : ۳۴

که سوی خلد برین باشند گذرنامه

بزرگ

مر مرا آگاهی از راه بزرگ ۲ : ۳۲

نهلذ رفتن همی با کاروان

بزرگوار

جهان گواست مرا ودا که در جهان ملک است ۲-۱ : ۲۶

بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید

بزرگی

ای خواجه گر بزرگی و اشغال نی تو را ۶-۵ : ۲۹

برگیر جاشوگ و برو می درو حشیش

بس : کافی

با ادب را ادب سپاه بس است ۹ : ۲۴

بی ادب با هزار کس تنه است

بس : بسیار

بداذ نعمت و بس شاکر است در نعمت ۴-۳ : ۲۶

بر این دو باشد سلطان و بخت را تأیید

بی (نکره)

۳۴ : ۲-۱ جهانیان را دیدم بسی ز هر مذهب  
بسی بدیدم از گونه گونه جذگاره

بستن

بیستم

۲۵ : ۳ برگزیدم به خانه تنهائی  
از همه کس درم بیستم چست

بسته

۲۶ : ۱۱-۱۲ دهان دارد چویك پسته لبان دارد بهمی شسته  
جهان برهن چو يك پسته بدان پسته دهان دارد

بسیار

۳۹ : ۷ که شاهاتو سفر بسیار کردی  
و لیکن<sup>۱</sup> نه چنین که این بار کردی

بط : مرغابی

بطان

۳۹ : ۹ اگر بازی اندر چنو کم نگر  
و گر باشه ای سوی بطان مهر  
بفج : آب دهان، یا آبی که در وقت سخن گفتن از دهن کسی بچکد یا بیرون افتد  
۲۵ : ۴-۵ قی اوفتد آن را که سر و ریش تو بیند  
زان خلم و زان بفج چکان بر سر و رویت

بگرو : کراینده

۳۱ : ۹ اگر بگروی تو به روز حساب  
مفرمای درویش را شایگان

بلا : زحمت و سختی

۲۳ : ۸ و گر بدانستی که دل بشود  
نکردمی بر ره بلا گدا

بُلکنجك<sup>۲</sup> : چیز غریب و عجیب که مردم را به خنده در آورد

۳۷ : ۳ ای قامت تو به صورت کاونجك  
هستی تو به چشم هر کسی بِلکنجك

(۱) در اصل: ولی. (۲) چنین است در اصل، و در برهان قاطع حرف سوم این واژه به کاف فارسی آمده است، بِلکنجك.

بلند

بلندتر

۳۳ : ۹ همت شیر از آن بلندتر است  
که دل آزار باشد از روباه

بناگوش

۳۱ : ۸ از بناگوش لملگون گسوی  
بر نهاده است آلفونه به سیم

بنانج: هوو، و سنی

۲۵ : ۶ همی نسازد با داغ عاشقی صبرم  
چنان کجا بنسازد بنانج باز بنانج

بنت: دختر

۳۶ : ۳-۴ ابر چون چشم هند بنت عتبه است  
برق مانند ذوالفقار علی

بنده

۳۵ : ۷-۸ هزار کبک ندارد دل یکی شاهین  
هزار بنده ندارد دل خداوندی

بودن

است (به ست)

۲۴ : ۷ دانشا چون درینم آئی از آنک  
بی بهائی ولیکن از تو بهاست  
۲۴ : ۸ بی تو از خواسته میاذم گنج  
همچنین زار وار با تو رواست  
۲۴ : ۹ با ادب را ادب سپاه بس است  
بی ادب با هزار کس تنهاست  
۲۵ : ۱ به سخن مانند شعر شعرا  
روذکی را سخن تلو نبی<sup>۱</sup> است  
۲۵ : ۲ شاعران راخه واحسنت مدیح  
روذکی راخه واحسنت هجی<sup>۲</sup> است

(۱) دراصل: نیا . متن از یانویس است.  
(۲) در اصل: هجا . متن از یانویس است.

- ۲۶ : ۱-۲ جهان گواست مراو را که در جهان ملک است  
بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید
- ۲۶ : ۳-۴ بداد نعمت و بس شاکر است در نعمت  
براین دو باشد سلطان و تخت را تأیید
- ۲۸ : ۵ ماریفتنج اگرت دی بگزیند  
نوبت مار افعی است امروز
- ۳۱ : ۴ دانش و خواسته است نرگس و گل  
که به يك جای نشکفند به هم
- ۳۱ : ۵ هر که را دانش است خواسته نیست  
وان که را خواسته است دانش کم
- ۳۳ : ۹ همت شیر از آن بلند تر است  
که دل آزار باشد از رویا
- ۳۶ : ۳-۴ ابر چون چشم هند بنت عتبه است  
برق مانند ذوالفقار علی
- ۳۹ : ۵ گفتم چه خبر داری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس

-۱۱ : هستم

- ۳۱ : ۱-۲ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست  
در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم
- ۳۵ : ۱۳-۱۴ به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم  
به آتش حسراتم فکند خواهندی

-اند (سر-ند) : هستند

- ۲۳ : ۹ اور مزدی اند سگان سماء  
سخره فرمان دو آهرمن
- ۳۳ : ۳ راست گوئی ستارگان ملکند  
چشمه آفتاب شاهنشاه
- ۳۳ : ۵ دوستاند پیش رویاروی  
يك به دیگر همی کنند نگاه

- ۳۳ : ۶ بر فلک بر دو شخص پیشه‌ورند  
این یکی درزی آن دگر<sup>۱</sup> جولاه
- ای (سـری) : هستی  
۲۴ : ۷ دانشا چون دریغم آئی از آنک  
بی بهائی ولیکن از تو بهاست  
۳۹ : ۹ اگر بازی اندر چنو کم نگر  
وگر باشای سوی بطآن مپر  
باد (فعل دعائی)  
۲۶ : ۷-۸ عطات باز چو باران دل موافق خوید  
نهیبت آتش و جان مخالفان پذه باز  
۳۵ : ۱۵-۱۶ تو را سلامت باز ای گل بهار بهشت  
که سوی قبله رویت نماز خوانندی  
باشد  
۲۶ : ۳-۴ بداد نعمت و بی شاكر است در نعمت  
براین دو باشد سلطان و تخت را تأیید  
۲۷ : ۲ صف دشمن تو را ناستد پیش  
ورهمه آهنین ترا باشد  
۲۷ : ۳-۴ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای  
بیگمان راضی بیاید گر بیابد آبکند  
۳۵ : ۹ عیب باشد به کار نیک درنگ  
گر شتاب آمد ای رفیق ملام  
۳۳ : ۹ همّت شیر از آن بلندتر است  
که دل آزار باشد از روباه  
باشدت (باشد + ضمیر پیوسته)  
۳۴ : ۳-۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرائی کن  
که سوی خلد برین باشدت گذدنامه  
باشدی (می‌باشد)  
۲۳ : ۶ چو سد یا جوج بایزدی دل من  
که باشدی غمزگانش را سپرا

(۱) در اصل : ... وان دگر...

(۲) در اصل : بپایند.

بیوی

۲۹ : ۷ بیوی نرم هم به صبر و درم  
چون به زین و لگام تند ستاغ

بود (مضارع)

۲۷ : ۵ آن کسی را که دل بود نالان  
او علاج خلاشمه بکند

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکند خواجه که هر جا که بود  
قدحی می بخورد راست کند زود هراش

بود (ماضی)

۳۰ : ۱-۲ درینغ فر جوانی و عز و آی درینغ  
عزیز بود از این پیش همچنان سپرینغ

۳۸ : ۳ نرم نرمک زایرم بیرون شد  
مهرش از آن چه بود افزون شد

۳۸ : ۴ گرد از بهر ماست تیریه خواست  
زان که درویش بود عاریه خواست

بودی (می بود: ماضی)

۳۴ : ۵ اگر غم را چو آتش دوز بودی  
جهان تاریک بودی جاودانه

مبادم (مباد+ضمیر پیوسته)

۲۴ : ۸ بی تو از خواسته مبادم گنج  
همچنین زار وار با تو رواست

نباشد

۳۹ : ۸ چو آلیزنده شد در مرغزاری  
نباشد بر دلش از بار باری

نباشند

۳۳ : ۱ خنک این آفتاب و زهره و ماه  
که نباشند جاودانه تپاه

(۱) در اصل: وای.

(۲) در اصل: از.



نیست

۳۱ : ۱-۲ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

۳۱ : ۵ هر که را دانش است خواسته نیست

وان که را خواسته است دانش کم

هستی

۳۲ : ۳ ای قامت تو به صورت کاونجک

هستی تو به چشم هر کسی بلکنجک

بوزینه

۳۴ : ۷-۸ موی سپید و روی سیاه و زنج بچین

بوزینه خرف شده و گشته کاینه

به / سه بد - / (حرف اضافه)

به (بند) ۴:۲۳ : ۳:۲۴ و ۵ و ۴ : ۱:۲۵ و ۳ : ۵:۲۶ و ۶ و ۱۱ و ۱۲ : ۹:۲۶ و

۱۲ : ۷:۲۷ : ۳:۲۸ : ۴:۲۹ و ۷ (دوبار) : ۱۰ و ۹ : ۳:۳۵ و ۱۰ : ۴:۳۱ (دوبار) و ۸ و

۹ : ۱:۳۲ و ۶ و ۸ : ۴:۳۳ و ۵ : ۱:۳۵ و ۶ و ۱۳ و ۱۴ : ۶:۳۶ (دوبار) : ۲:۳۷ و

۳ (دوبار) : ۲:۳۸ : ۶:۳۹ و

به - ۵:۳۸ : ۴:۳۵

بها : قیمت، خوبی و زیبایی

۲۴ : ۷ دانشا چون دریم آئی از آنک

بی بهائی ولیکن از تو بهاست

بهار

۱۵:۳۵-۱۶ تو را سلامت باز ای گل بهار بهشت

که سوی قبله رویت نماز خوانندی

به بر کشیدن

کشد ... به بر

۳۸ : ۵ تنش از نازکی زبار نظر

کسوت خون کشد چو لاله به بر

به جا [ی]

۳۵ : ۳-۴ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم

که پند سود ندارد به جای سو گندی

بهر (حرف اضافه) : برای

-بهر

۴ : ۳۸ گُرد از بهر ماست تیریه خواست

زان که درویش بوذ عاریه خواست

بهشت

۶-۵ : ۳۵ شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت

که آرزو برساند به آرزومندی

۱۶-۱۵ : ۳۵ تو را سلامت باذای گل بهار بهشت

که سوی قبله رویت نماز خوانندی

بی

۸ : ۲۴ بی تو از خواسته مبادم گنج

همچنین زار وار با تو رواست

بی ادب

۹ : ۲۴ با ادب را ادب سپاه بس است

بی ادب با هزار کس تنهاست

بی بها

۷ : ۲۴ دانشا چون دریغم آئی از آنک

بی بهائی ولیکن از تو بهاست

بیخبر : نا آگاه

بیخبرا (بیخبر + الف اطلاق)

۴ : ۲۳ دانش کز وی به من همی چه رسد

دیگر باره ز عشق بی خبرا

بیرون

۳ : ۳۸ نرم نرمک زای بزم بیرون شد

مهرش از آن چه بوذ افزون شد

بیقدر : بی بها

بیقدر-

۲ : ۳۷ پیش وزرا رخ نه اشه-ار مرا

بیقدر مکن به گفت گفتار مرا

(۱) در اصل : از.

بیمقدر کردن

بیقدر مکن

۳۷ : ۲

پیش وزرا رحمة اشعار مرا

بیقدر مکن به گفت گفتار مرا

بیگمان

۳۷ : ۳-۴

هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای

بیگمان راضی بیاید چون بیابد آب کند

## پ

پاك

۳۸ : ۲

تن خود چون به برم پاك بشت

از مسامش تمام لـؤـلـؤ رست

پنده : آشگیره

۲۶ : ۷-۸

عطیات باز چو باران دل موافق خوید

نهیت آتش و جان مخالفان پنده باز

پذیرفتن : قبول کردن

- نپذیرم

۳۵ : ۳-۴

دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم

که پند سود ندارد به جای سوگندی

پُر

۲۸ : ۴

ای من رهی آن روی چون قمر

وان زلف شبه رنگ پر ز ماز

پرییدن

مپر

۳۹ : ۹

اگر بازی اندر چنو کم نگر

وگر باشه ای سوی بطن مپر

(۱) در اصل : بهایند.

پسته

دهان دارد چويك پسته لٲان دارد بهمي شسته ۱۲-۱۱:۲۶

جهان بر من چويك پسته بدان بسته دهان دارد

پشيز

چوزرساوه چكان ايوك ازاو ليكن چو بنشستى ۵-۴ : ۳۲

شدي زرساوه چون سيمين پشيز وغييه جوشن

پلاس : پشمينه اى كه درويشان و تهيدستان پوشند، و نيز پشمينه اى گسترده نى.

۷ : ۳۳ اين ندوزد مگر كلاه ملوك

وان نيافد مگر پلاس سياه

پلشت : پليد و چركن

۸-۷ : ۳۶ زنى پلشت و تلاتوف و اهرمن كردار

نكر نكردي از كرد او كه گرم آئى

پند : اندرز

پند

۴-۳ : ۳۵ دهند پندم و من هيچ پند نپذيرم

كه پند سوز ندارد به جاى سوكندى

پند-

۴-۳ : ۳۵ دهند پندم و من هيچ پند نپذيرم

كه پند سوز ندارد به جاى سوكندى

پندم (پند + ضمير پيوسته)

۴-۳ : ۳۵ دهند پندم و من هيچ پند نپذيرم

كه پند سوز ندارد به جاى سوكندى

پندى - (نكره)

۲-۱ : ۳۵ مرا به جان تو سوكند و صعب سوكندى

كه هرگز از تو نكردم نه بشنوم پندى

پند پذيرفتن

پند نپذيرم

۴-۳ . ۳۵ دهند پندم و من هيچ پند نپذيرم

كه پند سوز ندارد به جاى سوكندى

پند دادن

دهند پند

۳۵ : ۳-۴ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم  
که پند سود ندارد به جای سوگندی

پند شنیدن

بشنوم پندی

۳۵ : ۱-۲ مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی  
که هرگز از تو نکردم نه بشنوم پندی

پوشك : درگوش ماوراءالنهر یعنی گریه.

پوشکی (نکره)

۲۹ : ۳ راست گوئی که در گدوش کسی  
پوشکی را همی بمالذ گوش

پی : برای

۲۵ : ۷ پی مهد اطفال جاهت سزد  
که عقد ثریسا شود باز پیچ

پیش

۲۴ : ۳-۴ کی دل به جای داری پیش دو چمش او  
کو چمش را به غمزه بگرداند از وریب

۲۷ : ۲ صف دشمن تو را ناستند پیش  
ور همه آهنین ترا باشد

۳۵ : ۱-۲ دریغ فر جوانی و عزّ و آی دریغ  
عزیز بود از این پیش همچنان سپریغ

۳۳ : ۵ دوستانند پیش رویاروی  
يك به دیگر همی کنند نگاه

۳۳ : ۸ عذر با همت تو بتوان خواست  
پیش تو خامش و زبان کوتاه

۳۷ : ۲ پیش وزرا رخنه اشعار مرا  
بیقدر مکن به گفت گفتار مرا

پیشه‌ور

۳۳ : ۶ بر فلک بر دو شخص پیشه‌ورند  
این یکی درزی آن دگر<sup>۲</sup> جولاه

(۱) دراصل ، وای.

(۲) دراصل : ... و آن دگر ...

## ت

ت (ضمیر پیوسته) برای کاربرد آن نگاه کنید به : اگرت، باشدت، جاهت، رویت، عطات، مگرت، نهییت.

تا (حرف ربط)

۶ : ۲۶ کوزك شیر خواره تا نگریت

ماذر او را به مهر شیر نداد

۳-۲ : ۲۸ در کوی تو ایشه همی کردم ای نکار

دزدیده تا مگرت بینم به بام بر

۱۵ : ۳۵ عاقبت راهم از نخستین بین

تا به غفلت کلو نگیرد دام

تا (حرف اضافه)

۷ : ۳۲ تا کی دوم از گرد در تو

کاندر تو نمی بینم چربو

تأبید : پایندگی

۴-۳ : ۲۶ بداذ نعمت و بس شاکر است در نعمت

بر این دو باشد سلطان و تخت را تأید

تاریک

۵ : ۳۴ اگر غم را چو آتش دوز بودی

جهان تاریک بودی جاودانه

تازیانه

تازیانه-

۲-۱ : ۲۴ يك تازیانه خوردی برجان از آن دوچمش

کز درد او بماندی مانند زرد سیب

تازیانه خوردن

تازیانه خوردی (ماضی)

۲-۱ : ۲۴ يك تازیانه خوردی برجان از آن دوچمش

کز درد او بماندی مانند زرد سیب

تافته : پرتو انداخته

۳۰ : ۵-۶ ای از رخ تو تافته زیبائی و اورنگ  
افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ

تأیید

۲۶ : ۱-۲ جهان گواست مراو را که در جهان ملک است  
بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید

تباه : ضایع

۳۳ : ۱ خنك این آفتاب و زهره و ماه  
که نباشند جاودانه تباه

تخت

۲۶ : ۳-۴ بداد نعمت و بس شاکر است در نعمت  
براین دو باشد سلطان و تخت را تأیید

تدبیر : درکاری غورکردن

۳۳ : ۴ نه بخوانید نائحہ مشغول (۹)  
یا به تدبیر کین و حرب و سپاه

ترا : دیوار

۲۷ : ۲ صف دشمن تو را ناستد پیش  
ور همه آهنین ترا باشد

ترسیدن

بترس

۳۰ : ۱۱ بتا نگارا از چشم بد بترس و مکن  
چرا نداری با خود همیشه چشم‌پنم

تریوه : راه ناهموار و پست و بلند

۳۰ : ۷-۸ برگه و بالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا  
برتریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرای شمال

تشنه

۲۷ : ۳-۴ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای  
بیگمان راضی بیاید گر بیابد آب کنند

(۱) در اصل : بیایند.

تَفَنَّهُ : پردهٔ عنكبوت  
تفنه-

۳ : ۳۱ عشق او عنكبوت را مانند  
بتنیده است تفنه گرد دلم

تَفَنَّهُ تَنِيدَن

بتنیده است تفنه

۳ : ۳۱ عشق او عنكبوت را مانند  
بتنیده است تفنه گرد دلم

تَلَاثُوف : چرکن و پلید

۸-۷ : ۳۶ زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار  
نکر نکردی از گرد او که گرم آئی

تَلَوُ : دنباله‌رو

۱ : ۲۵ به سخن مانند شعر شعرا  
روذکی را سخنش تلو نبی است

تمام

۲ : ۳۸ چون تن خود به برم پاک بشت  
از مسامش تمام لؤلؤ رست

تَن : بدن

تن

۲ : ۳۸ چون تن خود به برم پاک بشت  
از مسامش تمام لؤلؤ رست

تنش (تن + ضمیر پیوسته)

۵ : ۳۸ تنش از نازکسی ز بار ظفر  
کسوت خون کشد چو لاله به بر

تَنَد : سرکش

۷ : ۲۹ پیوی نرم هم به صبر و درم  
چون به زین و لکام تند ستاغ

(۱) دداصل : نبا.



تَنگ : نواری که برزین اسب استوار کنند

تنگ

۶ : ۳۸ چون برون کرد زو هماره و هنگ

در زمان درکشید محکم تنگ

تنها

۹ : ۲۴ با ادب را ادب سپاه بس است

بی ادب با هزار کس تنهاست

تنهایی

۳ : ۲۵ بر گزیندم به خانه تنهایی

از همه کس درم بیستم چست

تنیدن

- بتنیده است

۳ : ۳۱ عشق او عنکبوت را ماند

بتنیده است تفنه گرد دلم

تو (ضمیر شخصی)

۸:۲۴ : ۴:۲۵ : ۱:۲۷ و ۲ : ۱:۲۸ (دوبار) و ۲ : ۱:۲۹ و ۶ : ۵:۳۰ و ۶ : ۳۱:

۹:۲۴ : ۱:۳۲ و ۷:۰۶ (دوبار) و ۸:۳۳ : ۱:۳۵ و ۲ و ۱۱ و ۹ و ۱۵ : ۳۶:

۶ : ۳:۳۷ (دوبار) : ۷:۳۹

توانستن

بتوان

۸ : ۳۳ عذر با همت تو بتوان خواست

پیش تو خامش و زبان کوتاه

تواند

۶-۵ : ۳۵ شنیده ام که بهشت آن کسی تواند یافت

که آرزو برساند به آرزومندی

توبه

توبه-

۷-۶ : ۲۸ از چه توبه نکند خواجه که هر جا که بود

قدحی می بخورد راست کند زود هراش

توبه کردن

توبه نکند

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکنند خواجه که هر جا که بود  
 قدحی می بخورد راست کند زود هراش  
 تیر : چوبی که بر آن پیکان استوار کنند و از زه کمان رها سازند  
 ۲۶ : ۹-۱۰ به تیر از چشم نایینا سپیدی نقطه بردارد  
 که نه دیده بیازارد نه نایینا خبر دارد  
 تیریه : بستو، کوزه دهان گشاد کوچکی که در آن ماست و جز آن کنند.  
 ۳۸ : ۴ گرد از بهر ماست تیریه خواست  
 زان که درویش بود عاریه خواست  
 تیز : در برابر کند  
 ۳۰ : ۳-۴ به ناز باز همی پرورد ورا دهقان  
 چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ  
 تیغ  
 ۳۰ : ۳-۴ به ناز باز همی پرورد ورا دهقان  
 چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ

## ث

ثریا : پروین، پرن  
 ۲۵ : ۷ پی مهد اطفال جاهت سرزد  
 که عقد ثریا شود باز پیچ

## ج

جا  
 جا  
 ۲۹ : ۴ من رمی آن فرگسك خرد برگه  
 برده به کنبوره دل از جای خویش

۳۹ : ۴ دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس  
دیدم جفندی نشسته جای طاووس

جا-

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکنند خواجه که هر جا که بود  
قدحی می بخورذ راست کند زود هراش  
۳۵ : ۳-۴ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم  
که پند سود ندارد به جای سوگندی

نیز نگاه کنید به : جای

جا خشوڪ<sup>۱</sup> : داسی که بدان غله درو کنند  
۲۹ : ۵-۶ ای خواجه گر بزرگی و اشغال فی تو را  
بر گیر جاخشوڪ و برو می درو حشیش

جان

۲۴ : ۱-۲ يك تازیانه خوردی بر جان از آن دوچمش  
کز درد او بماندی مانند زرد سیب  
۲۶ : ۷-۸ عطیات باز چو باران، دل موافق خوید  
نهیست آتش و جان مخالفان پند باز  
۳۵ : ۱-۲ مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی  
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

جاودانه

۳۳ : ۱ خنك این آفتاب و زهره و ماه  
که نباشند جاودانه تباه  
۳۴ : ۵ اگر غم را چو آتش دوز بودی  
جهان تاريك بودی جاودانه

جاه

جاهت (جاه + ضمیر پیوسته)

۲۵ : ۷ پی مهد اطفال جاهت سزد  
که عقد ثریا شود بازپیچ

(۱) برهان قاطع : جاخشوڪ و جاغدوڪ.

## جای

- ۲۴ : ۳-۴ کی دل به جای داری پیش دو چمش او  
کو چمش را به غمزه بگرداند از وریب  
۲۷ : ۳-۴ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای  
بیگمان راضی بیابد گر بیابد آب کند  
۳۱ : ۴ دانش و خواسته است نرگس و گل  
که به يك جای نشکند به هم

نیز نگاه کنید به : جا

## جذگاره : روش

- ۳۴ : ۱-۲ جهانیان را دیدم بسی زهر مذهب  
بسی بدیدم از گونه گونه جذگاره

## جستن

همی ... جوید

- ۳۶ : ۵-۶ همی فزونی جوید اواره برافلاک  
که توبه طالع میمون بدو نهادی روی

## جفد : بوم

جفدی (نکره)

- ۳۹ : ۴ دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس  
دیدم جفدی نشسته جای طاووس

## جو

- ۳۱ : ۶-۷ دوجوی روان در دهانش زخلم  
دو خرمن زده بر دو چشمش زخیم

## جوانی

- ۳۵ : ۱-۲ دریغ فتر جوانی و عجز و آی<sup>۱</sup> دریغ  
عزیز بود از این پیش همچنان سپریغ

جوشن : جامه‌ای که ویژه جنگ بوده است.

- ۳۲ : ۴-۵ چوزساوه چکان ایژک از اولیکن چوبنشستی  
شدی زرساوه چون سیمین پشیز و غیبه جوشن

(۱) در اصل بیايد.

(۲) در اصل : وای.

جولاه : بافنده

۳۳ : ۶ بر فلك بر دو شخص پیشه‌ورند  
این یکی درزی آن دگرا جولاه

جهان

۲۶ : ۱-۲ جهان گواست مرا ورا که در جهان ملك است  
بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید

۲۶ : ۱۱-۱۲ دهان دارد چویك پسته لبان دارد به می‌شسته  
جهان بر من چویك پسته بدان بسته دهان دارد

۳۴ : ۵ اگر غم را چو آتش دوز بودی  
جهان تاریك بودی جاودانه

جهانی

جهانیان

۳۴ : ۱-۲ جهانیان را دیدم بسی ز هر مذهب  
بسی بدیدم از گونه گونه جذگاره

## چ

چرا (قید پرسش)

۳۵ : ۱۱ بتا نگارا از چشم بند بقرس و مكن  
چرا نداری با خود همیشه چشم‌پنام

چربو : چربی

۳۲ : ۷ تاکی دوم از گرد در تو  
کاندر تو نمی‌بینم چربو

چست : چابك و چالاک

۲۵ : ۳ برگزیدم به خانه تنهایی  
از همه کس درم بیستم چست

چشم

چشم

(۱) در اصل : و آن دگر.

۱۰-۹: ۲۶ به تیر از چشم نایینا سپیدی نقطه بردارد  
که نه دیده بیازارد نه نایینا خبردارد

۱۱ : ۳۰ بتا نگارا از چشم بند بترس و مکن  
چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

۴-۳ : ۳۶ ابسر چون چشم هند بنت عتبه است  
برق مانند ذوالفقار علی

۳ : ۳۷ ای قامت تو به صورت کاونجک  
هستی تو به چشم هر کسی بلکنجک

#### چشمش

۷-۶ : ۳۱ دو جوی روان در دهانش ز خلم  
دو خرمن زده بر دوچشمش ز خیم

چشم پنام: دعا و تمویذی که برای دفع چشم زخم نویسد و با خود دارند  
۱۱ : ۳۰ بتا نگارا از چشم بند بترس و مکن

چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

#### چشمه

۴-۳ : ۲۷ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای  
یگمان راضی بیاید گر بیابد<sup>۱</sup> آب کند

۳ : ۳۳ راست گوئی ستارگان ملکند  
چشمه آفتاب شاهنشاه

#### چغو: چنوک: گنجشک<sup>۲</sup>

۹ : ۳۹ اگر بازی اندر چغو کم نگر  
وگر باشه ای سوی بطن مهر

#### چکان

۵-۴ : ۲۵ قی اوفتد آن را که سر وریش تو بیند  
زان خلم وز آن بفیج چکان بر سرورویت

۵-۴ : ۳۲ چوزرساوه چکان ایزک از اولیکن چو بنشستی  
شدی زرساوه چون سیمین پشیز و غیبه جوشن

(۱) در اصل: بیاید.  
(۲) و نیز نوعی از جغد.

### چلیپا

۳۶ : ۲-۱ چون چلیپای روم از آن شد باغ  
کابر بر بست باغ را علی

### چم: ممی

۳۱ : ۲-۱ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست  
در شمر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

### چمش : چشم

۲۴ : ۲-۱ يك تازیانه خوردی بر جان از آن دو چشم  
کز درد او بماندی مانند زردسیب  
۲۴ : ۳-۴ کی دل به جای داری پیش دو چشم او  
کو چشم را به غمزه بگرداند از ورید

### چنان

#### چنان

۲۵ : ۶ همی نسازد با داغ عاشقی صبرم  
چنان کجا بنسازد بنانج باز بنانج

#### -چنان

۳۰ : ۲-۱ دریغ فر جوانی و عز و آی<sup>۱</sup> دریغ  
هزین بود از این پیش همچنان سپریغ

### چند (قید پرسش)

۲۹ : ۲ چند بردارد این هریوه خروش  
نشود باذه بر سرودش نوش

### چنین

#### چنین

۳۹ : ۶ چو اسکندر به خواری در زمین خفت  
حکیمی بر سر خاکش چنین گفت  
۳۹ : ۷ که شاهها تو سفر بسیار کردی  
ولیکن<sup>۲</sup> نه چنین کاین بار کردی

(۱) در اصل : وای.

(۲) در اصل : ولی.

-چنين

۲۴ : ۸ بی تو از خواسته مبادم گنج  
همچنين زاروار با تو رواست

چو (حرف اضافه)

چو

۲۳ : ۶ چو سد يا جوج بايذى دل من  
که باشدى غمزگانش را سپرا  
۲۶ : ۷-۸ عطائ باذ چو باران ، دل موافق خويذ  
نهييت آتش و جان مخالفان پذه باذ  
۲۶ : ۱۱-۱۲ دهان دارد چويك پسته لبان دارد بهمى شسته  
جهان بر من چويك پسته بذهان بسته دهان دارد  
۳۰ : ۷-۸ برکه وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا  
بر تريوه راه چون چه؟ همچو بر صحرا شمال  
۳۲ : ۴-۵ چوزرساوه چكان ايزك ازاوليكن چو بنشستى  
شذى زرساوه چون سيمين پشيز و غيبه جوشن  
۳۴ : ۵ اگر غم را چو آتش دوز بوذى  
جهان تاريك بوذى جاودانه  
۳۵ : ۱۳-۱۴ به منجنيق عذاب اندرم چو ابراهيم  
به آتش حسراتم فگند خواهندى  
۳۸ : ۵ تنش از نازكى ز بار نظر  
كسرت خون كشد چو لاله بهر

-چو

۳۰ : ۷-۸ برکه وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا  
بر تريوه راه چون چه؟ همچو بر صحرا شمال

چو (حرف ربط)

۳۰ : ۳-۴ به ناز باز همى پرورذ ورا دهقان  
چو شد رسيده نيابذ ز تيغ تيز دريغ  
۳۲ : ۱ شوذ بدخواه چون روباه بدذل  
چو شير آسا تو بخرامى به ميدان  
۳۲ : ۴-۵ چوزرساوه چكان ايزك ازاوليكن چو بنشستى  
شذى زرساوه چون سيمين پشيز و غيبه جوشن



- ۳۹ : ۶ چو اسکندر به خواری در زمین خفت  
 حکیمی بر سر خاکش چنین گفت  
 ۳۹ : ۸ چو آلیزنده شد در مرغزاری  
 نباشد بسر دلش از بار باری

چون (قید پرسش)

- ۲۴ : ۷ دانشا چون درینم آئی از آنک  
 بی بهائی و لیکن از تو بهاست

چون (حرف اضافه)

چون

- ۲۷ : ۶ ابر همی گریذ چون عاشقان  
 باغ همی خندد معشوق وار  
 ۲۸ : ۴ ای من رهی آن روی چون قمر  
 وان زلف شبه رنگ پر ز ماز  
 ۲۹ : ۱ بر دل هر شکسته ذ غم تو  
 چون طبق بند از صنیت فش  
 ۲۹ : ۷ بیوی نرم هم به صبر و درم  
 چون به زین ولگام تندستاغ  
 ۳۰ : ۷-۸ بر که وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا  
 برتریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرای شمال  
 ۳۲ : ۱ شوذ بنخواه چون روباه بذل  
 چو شیر آسا تو بخرامی به میدان  
 ۳۲ : ۴-۵ چو زرساوه چکان ایژک از اولیکن چو بنشستی  
 شذی زرساوه چون سیمین پیشزوغیبه جوشن  
 ۳۶ : ۱-۲ چون چیلیپای روم از آن شد باغ  
 کابر بر بست باغ را عسلی  
 ۳۶ : ۳-۴ ابر چون چشم هندبنت عتبه است  
 برق مانند ذوالفقار علی

- چون

- ۳۰ : ۷-۸ بر که وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا  
 برتریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرای شمال

چون (حرف ربط)

چون

- ۲ : ۳۸ چون تن خود به برم پاک بشت  
از مسامش تمام لؤلؤ رست
- ۶ : ۳۸ چون برون کرد زو هماره و هنگ  
درزمان درکشید محکم تنگ

چون-

- ۷ : ۲۷ رعد همی نالذ مانند من  
چون که بنالم به سحرگاه زار

چون که

- ۷ : ۲۷ رعد همی نالذ مانند من  
چون که بنالم به سحرگاه زار

چه (ضمیر و صفت مبهم پرسشی)

چه

- ۴ : ۲۳ داند کز وی به من همی چه رسد  
دیگر باره ز عشق بی خبرا
- ۸-۷ : ۳۵ برکه و بالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا  
برتریوه راه چون چه؟ همچو بر صحر اشمال
- ۵ : ۳۹ گفتم چه خبرداری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس

چه-

- ۷-۶ : ۲۸ از چه توبه نکنند خواجه که هرجا که بود  
قدحی می بخورد راست کند زود هراش

چه (حرف ربط)

چه-

- ۳ : ۳۲ کفلش با سلاح بشکفته-م  
گرچه برتابد آن میان و سرون

چیز

چیزی (نکره)

- ۱ : ۲۷ زمانه از این هردوان بگذرد  
تو بگوال چیزی کز او نگذرد

چینی (نسبت)

چینیان

۳۵ : ۹-۱۰ تو را اگر ملک چینان بدیدی روی

نماز بردی و دینار برپراگندی

## ح

حرب : جنگ

۳۳ : ۴ نه بخوانید نائجه مشغول (۲)

یا به تدبیر کین و حرب و سپاه

حساب ، روز

۳۱ : ۹ اگر بگروی تو به روز حساب

مفرمای درویش را شایگان

حسرت : دریغ و پشیمانی

حسراتم (حسرات + ضمیر پیوسته)

۳۵ : ۱۳-۱۴ به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم

به آتش حسراتم فکند خواهندی

حشیش : گیاه خشک

۲۹ : ۵-۶ ای خواجه گر بزرگی و اشغال نی-تورا

برگیر جابخشوک و برومی-درو حشیش

حکمت : دانائی ، فلسفه

۳۱ : ۱-۲ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

حکیم : دانا ، داننده حکمت

حکیمی (نکره)

۳۹ : ۶ چو اسکندر به خواری در زمین خفت

حکیمی بر سر خساکش چنین گفت

حیف : کلمه‌ای که در مقام تأسف و حسرت گویند

حیفا

۲ : ۳۹ دردا که در این زمانه غم‌پرورد  
حیفا که در این بادیه عمرنورد

## خ

### خاك

۶ : ۳۲ هرگز تو به هیچ کس نشائی  
بر سرت دو شوله خاك و سرگین

### خاك : گور

خاكش (خاك + ضمیر پیوسته)  
۶ : ۳۹ چو اسكندر به خواری در زمین خفت  
حكیمی بر سر خساكش چنین گفت

### خامش

۸ : ۳۳ عذر با همت تو بتوان خواست  
پیش تو خامش و زبان‌کوتاه

### خانه

۳ : ۲۵ برگزینم به خانه تنهائی  
از همه کس درم بیستم چست

### خبر

#### خبر

۳ : ۳۹ گفتم چه خبرداری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس

#### خبر-

۱۵-۹ : ۲۶ به تیر از چشم نابینا سپیدی نقطه بردارد  
که نه دیده بیازارد نه نابینا خبردارد  
۵ : ۳۹ گفتم چه خبرداری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس

### خبرداشتن

#### خبر دارد

۲۶ : ۹-۱۰ به تیر از چشم نابینا سپیدی نقطه بردارد  
که نه دیده بیازارد نه نابینا خبر دارد

خبرداری

۳۹ : ۵ گفتم چه خبرداری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس

خداوند

خداوندی (نکره)

۳۵ : ۷-۸ هزار کبک ندارد دل یکی شاهین  
هزار بنده ندارد دل خداوندی

خرامیدن : راه رفتن به ناز و تکلف و زیبایی

بخرامی

۳۲ : ۱ شود بدخواه چون روباه بد دل  
چو شیر آسا تو بخرامی به میدان

خرد برگ (صفت مرکب)

۲۹ : ۴ من رمی آن سرگسک خرد برگ  
برده به کنبوره دل از جای خویش

خردمند

خردمندی (نکره)

۳۴ : ۶ در این گیتی سراسر گس برگردی  
خردمندی نیابی شادمانه

خروش

خروش-

۲۹ : ۲ چند بردارد این هریوه خروش  
نشود بسازد بر سرودش نهش

خروش برداشتن : فریاد برآوردن

بردارد ... خروش

۲۹ : ۲ چند بردارد این هریوه خروش  
نشود بسازد بر سرودش نهش

خرف شده : مبهوت و اذکار رفته

۳۴ : ۷-۸ موی سپید و روی سیاه و زنج بچین  
بموزینه خرف شده و گشته کاینه

### خرمن

۳۱ : ۶-۷ دو جوی روان در دهانش ز خلم  
دو خرمن زده بر دو چشمش ز خیم

### خفتن

خفت

۳۹ : ۶ چو اسکندر به خواری در زمین خفت  
حکیمی بر سر خاکش چنین گفت

خلاشمه : گونه‌ای بیماری است

۲۷ : ۵ آن‌کسی را که دل بوذ نالان  
او علاج خلاشمه بکند

### خُلد : بهشت

۳۴ : ۳-۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرائی کن  
که سوی خلد برین باشند گذرنامه

### خُلم : آب بینی

۲۵ : ۴-۵ قی او فتد آن را که سر و ریش تو بیند  
زان خلم وزان بفع چکان بر سر رویت  
۳۱ : ۷ دو جوی روان در دهانش ز خلم  
دو خرمن زده بر دو چشمش ز خیم

### خندیدن

همی خندد

۲۷ : ۶ ابر همی گریزد چون عاشقان  
بباغ همی خندد معشوق وار

### خُنْک : کلمه تحسین : خوش ، خوشا

۳۳ : ۱ خنک این آفتاب و زهره و ماه  
که نباشند جاودانه تباه  
خواجه : کدخدا و رئیس خانه ، شیخ ، پیر ، مالدار و حاکم  
۲۶ : ۵ گر فراموش کرد خواجه مرا  
خوشتن را به رقه دادم یاذ

(۱) و نیز به کسر حرف اول .

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکنند خواجه که هر جا که بود  
قدحی می بخورد راست کند زود هراش

۲۹ : ۵-۶ ای خواجه گر بزرگی و اشغال نی توراً  
بر گیر چـاخشوك و برو می درو حشیش

### خواری

۳۹ : ۶ چو اسکندر به خواری در زمین خفت  
حکیمی بر سر خاکش چنین گفت

### خواستن

خواست (مصدر مرخم)

۳۳ : ۸ عذر با همت تو بتوان خواست  
پیش تو خامش و زبان کوتاه

خواست (ماضی)

۳۸ : ۴ کرد از بهر ماست تیریه خواست  
زان که درویش بسوز عاریه خواست

خواست

۳۸ : ۴ کرد از بهر ماست تیریه خواست  
زان که درویش بسوز عاریه خواست

خواهندی (می خواهند)

۳۵: ۱۳-۱۴ به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم  
به آتش حسراتم فگند خـواهندی

خواستہ : زر و مال

۲۴ : ۸ بی تو از خواسته مبادم گنج  
همچنین زاروار با تو رواست

۳۱ : ۴ دانش و خواسته است نرگس و گل  
که به يك جای نشکفند به هم

۳۱ : ۵ هر که را دانش است خواسته نیست  
وان که را خواسته است دانش کم

### خواندن

بخوانید

۳۳ : ۴ نه بخوانید نائحہ مشغول (۱)  
یا به تدبیر کین و حرب و سپاه

خوانندی

۱۶-۱۵:۳۵ تسورا سلامت بادای گل بهار بهشت

که سوی قبله رویت نماز خوانندی

خود (ضمیر مشترك)

۶-۵ : ۲۲ یارب یا فریدی روئی بذین مثال

خود رحم کن برامت و از راهشان مکیب

۱۱ : ۳۵ بنا نگارا از چشم بند بترس و مکن

چرا نداری با خود همیشه چشم بنام

۲ : ۳۸ چون تن خود به برم پاک بشت

از مسامش تمام لؤلؤ رست

خوردن

بخورد (مضارع)

۷-۶ : ۲۸ از چه توبه نکند خواجه که هر جا که بود

قدحی می بخورد راست کند زود هراش

خوردی

۲-۱ : ۲۴ يك تازیانه خوردی بر جان از آن دو چمش

کز درد آن بماندی مانند زرد سیب

خون

۵ : ۳۸ تنش از نازکی زبار نظر

کسوت خون کشد چولاله به بر

خوید : غله سبز شده و نارس

۸-۷ : ۲۶ عطات باذ چو باران دل موافق خوید

نهیبت آتش و جان مخالفان پنده باذ

خویش (ضمیر مشترك)

۴ : ۲۹ من رهی آن نرگسك خرد برگ

برده به کنبوره دل از جای خویش

۲ : ۳۳ همه بر يك نهاد خویش دونند

که نکردند هرگز از يك راه

خویشتن (ضمیر مشترك)

۵ : ۲۶ گر فراموش کرد خواجه مرا

خویشتن را به رقه دادم یاذ



خَه : کلمه تحسین : خوش ، خوشا

۲۵ : ۲ شاعران را خه و احسنت مدیح

روذکی راخه و احسنت هجی<sup>۱</sup> است

خیم : ربمی که در گوشه چشم پدید آید

۳۱ : ۷ دو جوی روان در دهانش ز خلم

دو خرمن زده بر دو چشمش ز خیم

## د

دادن

— بداد

۳۶ : ۳-۴ بداد نعمت و بس شاکر است در نعمت

بر این دو باشد سلطان و تخت را تأیید

— دادم

۲۶ : ۵ گر فراموش کرد خواجه مرا

خویشتن را به رقمه دادم یـ

— دهند

۳۵ : ۳-۴ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم

که پند سود ندارد به جای سوگندی

— نداد

۲۶ : ۶ کسودك شیرخواره تـا نگرست

ماذر اورا به مهر شیر نداد

داشتن

دارد

۲۶-۱۱-۱۲ دهان دارد چویك پسته لبان دارد به می شسته

جهان بر من چویك پسته بدان پسته دهان دارد

— ندارد

(۱) در اصل: هجا . متن از پانویس است.

۲۶ : ۹-۱۰ به تیر از چشم نابینا سپیدی نقطه بردارد  
که نه دیده نیازارد نه نابینا خبر دارد

داری

۲۴ : ۳-۴ کسی دل به جای داری پیش دو چشم او  
کوچمش را به غمزه بگرداند از ورید

نداری

۳۹ : ۵ گفتم چه خبرداری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس

ندارد

۳۵ : ۷-۸ هزار کبک ندارد دل یکی شاهین  
هزار بنده ندارد دل خداوندی

۳۵ : ۳-۴ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم  
که پند سود ندارد به جای سوگندی

نداری

۳۰ : ۱۱ بتا نگارا از چشم بزد بترس و مکن  
چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

داغ

۲۵ : ۶ همی سازد با داغ عاشقی صبرم  
چنان کجا بنسازد بنانج باز بنانج

دام : هر چیز که جانوران به فریب در آن گرفتار شوند  
۳۰ : ۱۰ عاقبت را هم از نخستین بین  
تا به غفلت گلو نگیرد دام

دانستن

بدانستمی (می دانستم)  
۲۳ : ۸ و گر بدانستمی که دل بشود  
نکردمی بر ره بلا گذرا

داند

۲۳ : ۴ داند کز وی همی به من چه رسد  
دیگر باره ز عشق بی خبرا

دانش

دانش

۴ : ۳۱ دانش و خواسته است نرگس و گل

که به يك جای نشكفند به هم  
۵ : ۳۱ هر که را دانش است خواسته نیست

وان که را خواسته است دانش کم  
دانشا (دانش + الفندا)

۷ : ۲۴ دانشا چون درینم آئی از آنک  
بی بهائی و لیکن از تو بهاست

در (حرف اضافه)

در ۱:۲۶ و ۳:۲۸ : ۲:۲۹ : ۳:۲۹ : ۲:۳۱ و ۶:۳۴ : ۲:۳۹ (دوبار) و ۶ و ۸

در ۶ : ۳۸

در : برابر باب در زبان عربی

در

۷ : ۳۲ تا کی دوم از گرد در تو

کاندر تو نمی بینم چربو  
درم (در + ضمیر پیوسته)

۳ : ۲۵ برگزیدم به خانه تنهائی

از همه کس درم بیستم چست

درد

درد

۲۴ : ۲-۱ يك تازیانه خودی برجان از آن دوچمش

کز درد او بماندی مانند زردسیب

دردا

۲ : ۳۹ دردا که در این زمانه غم پرورد

حیفا که در این بادیه عمر نورد

درزمان : بیدرنگ

۶ : ۳۸ چون برون کرد زو هماره وهنگ

درزمان درکشید محکم تنگ

درزی

۶ : ۳۳ بر فلک بر دو شخص پیشه ورنند

این یکی درزی آن دگرا جولاه

(۱) در اصل : وآن دگر.

در کشیدن

در کشید

۶ : ۳۸ چون برون کرد زو هماده و هنگ  
در زمان در کشید محکم تنگ

درم

۷ : ۲۹ بیوی نرم هم به صبر و درم  
چون به زین و لگام تندستاغ

درنگ : در برابر شتاب

۹ : ۳۰ عیب باشد به کار نیک درنگ  
گر شتاب آمد ای رفیق ملام

درودن

می درو

۶-۵ : ۲۹ ای خواجه گر بزرگی و اشغال نی تور  
بر گیر جاشوک و برو می درو حشیش

درویش

۹ : ۳۱ اگر بگروی تو به روز حساب  
مفرمای درویش را شایگان

دریغ

دریغ

۲-۱ : ۳۰ دریغ فر جوانی و عز و آی دریغ  
عزیز بود از این پیش همچنان سپریغ

دریغ-

۴-۳ : ۳۰ به ناز باز همی پرورد و راهقان  
چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ

دریغ- (دریغ + ضمیر پیوسته)

۷ : ۲۴ دانشا چون دریغم آئی از آنک  
بی بهائی ولیکن از تو بهاست

دریغ آمدن

دریغ... آئی

(۱) در اصل : وای.

۲۴ : ۷      دانشا چون دریغم آئی از آنک  
بی بهائی ولیکن از تو بهاست

### دریغ یافتن

نیابد ... دریغ

۳۰ : ۳-۴      به ناز باز همی پرورذ ورا دهقان  
چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ

### دزدیده

۲۸ : ۲-۳      در کوی تو ایشه همی کردم ای نگار  
دزدیده تا مگرت بینم به بام بر

### دست

۳۲ : ۸      ایمن بزی اکنون که به بستم  
دست از تو به اشان و کنستو

### دشمن

۲۷ : ۲      صف دشمن تو را ناسند پیش  
ور همه آهین ترا باشد

### دعوی

دعوی-

۳۱ : ۱-۲      دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست  
در شر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

### دعوی کردن

دعوی کنی

۳۱ : ۱-۲      دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست  
در شر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

### دگر

۳۳ : ۶      بر فلک بر دو شخص پیشه ورنند  
این یکی درزی آن دگرا جولا

### دل

دل

۲۳ : ۶      چو سد یا جوج بایذی دل من  
که باشدی غمزگانش را سپرا

(۱) دراصل : و آن دگر.

۲۴ : ۳-۴ کی دل به جای داری پیش دو چشم او  
کوچمش را به غمزه بگرداند از ورید

۲۶ : ۷-۸ عطات باز چو باران دل موافق خوید  
نهیبت آتش و جان مخالفان پذه باز

۲۷ : ۵ آن کسی را که دل بپوز نالان  
او علاج خلاشمه بکند

۲۹ : ۱ بر دل هر شکسته زذ غم تو  
چون طبق بند از صنیعت فش

۲۹ : ۴ من رهی آن نرگسک خردبرگ  
برده به کنبوره دل از جای خویش

دل-

۲۳ : ۸ و گر بدانستی که دل بشود  
نکردمی بر ره بلا گذرا

۳۵ : ۷ هزار کبک ندارد دل یکی شاهین  
هزار بنده ندارد دل خداوندی

دلش (دل + ضمیر پیوسته)

۳۹ : ۸ چو آلیزنده شد در مرغزاری  
نباشد بر دلش از بار باری

دلم (دل + ضمیر پیوسته)

۳۱ : ۳ عشق او عنکبوت را مانند  
بتنیده است تفسه کرد دلم

دل آزار : دل آزرده

۳۳ : ۹ همت شیر از آن بلندتر است  
که دل آزار باشد از روباه

دل داشتن

ندارد دل

۳۵ : ۷ هزار کبک ندارد دل یکی شاهین  
هزار بنده ندارد دل خداوندی

دل شدن : عاشق شدن

دل بشود

۲۳ : ۸ و گر بدانستی که دل بشود  
نکردمی بر ره بلا گذرا

دو (عدد)

دو

- ۲۳ : ۹ اورمزدی‌اند سگان سماء  
 سخره فرمان دو آهرمنا  
 ۲۴ : ۲-۱ يك تازیانه خوردی برجان از آن دوچمش  
 کز درد او بماندی مانند زرد سیب  
 ۲۴ : ۳-۴ کسی دل به جای داری پیش دوچمش او  
 کو چمش را به غمزه بگرداند از ورید  
 ۲۶ : ۴ بذاذ نعمت و بس شاکرست در نعمت  
 براین دو باشد سلطان و تخت را تایید  
 ۳۱ : ۶-۷ دو جوی روان در دهانش زخلم  
 دو خرمن زده بر دوچشمش زخیم  
 ۳۲ : ۶ هرگز تو به هیچ‌کس نشائی  
 برسرت دو شوله خاك و سرگین  
 ۳۳ : ۶ بر فلك بر دو شخص پیشه‌ورند  
 این یکی درزی آن دگرا جولاه

دوان

- ۲۷ : ۱ زمانه از این هر دوان بگذرد  
 تو بگوال چیزی کز او نگذرد

دوختن

ندوزد

- ۳۳ : ۷ این ندوزد مگر کلاه ملوک  
 وان نفاذ مگر پلاس سیاه

دود

- ۳۴ : ۵ اگر غم را چو آتش دود بودی  
 جهان تاريك بودی جاودانه

دوست

دوستان

- ۳۳ : ۵ دوستاند پیش رویاروی  
 يك به دیگر همی کنند نگاه

(۱) در اصل : و آن دگر.

دوستی (نکره)

۳ : ۳۹ هر روز فراق دوستی باید دید  
هر لحظه وداع همدمی باید کرد

دوش

دوشم (دوش + ضمیر پیوسته)

۴ : ۳۹ دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس  
دیدم جندی نشسته جای طاووس

دویدن

دوم

۷ : ۳۲ تاکی دوم از گردد در تو  
کماندر تو نمی بینم چربو

دوند

۲ : ۳۳ همه بر يك نهاد خویش دوند  
که نکردند هرگز از يك راه

دهان

دهان

۱۲-۱۱:۲۶ دهان دارد چو يك پسته لبان دارد به می شسته  
جهان بر من چو يك پسته بدان بسته دهان دارد

دهانش (دهان + ضمیر پیوسته)

۷ : ۳۱ دو جوی روان در دهانش ز خلم  
دو خرمن زده بر دو چشمش ز خیم

دهر : روزگار

۲-۱ : ۳۱ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست  
در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

دهقان

۴-۳ : ۳۰ به ناز باز همی پرورد و را دهقان  
چو شد رسیده نیاید ز تیغ تیز دریغ

دی : دیروز

۵ : ۲۸ ماریفتنج اگرت دی بگزید  
نوبت مار افعی است امروز



دیانت : دین داری

دیانتـ

۳۴ : ۳-۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرایی کنـ

که سوی خلد برین باشدت گذرنامه

دیانت [ورزیدن]

دیانت ... ورز

۳۴ : ۳-۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرایی کنـ

که سوی خلد برین باشدت گذرنامه

دیدن

بینم

۲۸ : ۳-۲ در کوی تو ایشه همی کردم ای نگار

دزدیده تا مگرت بینم به بام برـ

بدیدم

۳۴ : ۲-۱ جهانیان را دیدم بسی ز هر مذهب

بسی بدیدم از گونه گونه جذگاره

بدیدی (می دید)

۳۵ : ۹-۱۰ تو را اگر ملک چینان بدیدی روی

نمازپردی و دینار برپراگندی

۳۵-۱۱-۱۲ وگر تو را ملک هندوان بدیدی موی

سجود کردی و بتخانه هاش برکندی

بین

۳۰ : ۱۰ عاقبت راهم از نخستین بین

تا به غفلت گلو نگیرد دام

بیند

۲۵ : ۴-۵ قی اوفتد آن را که سر و ریش تو بیند

زان خلم وزان بفع چکان برسر و رویت

دید (مصدر مرخم)

۳۹ : ۳ هر روز فراق دوستی بایزد دید

هر لحظه وداع همدی باید کرد

دیدم

۳۴ : ۲-۱ جهانیان را دیدم بسی زهر مذهب  
بسی بدیدم از گونه‌گونه جذگاره

۳۹ : ۴ دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس  
دیدم جندی نشسته جای طاووس

نمی‌بینم  
۳۲ : ۷ تا کی دوم از کرد در تو  
کاندر تو نمی‌بینم چربو

دیده: چشم  
۲۶ : ۱۵-۹ به تیراز چشم نایینا سپیدی نقطه بردارد  
که نه دیده بیازارد نه نایینا خبردارد

دیگر باره  
۲۳ : ۴ داند کز وی به من همی چه رسد  
دیگر باره ز عشق بسی خبرا

دین  
دین-  
۳۴ : ۴-۳ همه دیانت و دین‌ورز و نیکرائی کن  
که سوی خلد برین با شدت گذرنامه

دینار  
۲۵ : ۱۵-۹ تو را اگر ملک چینیان بدیدی روی  
نمازپردی و دینار برپراگندی

دین‌ورزیدن  
دین‌ورز  
۳۴ : ۴-۳ همه دیانت و دین‌ورز و نیکرائی کن  
که سوی خلد برین با شدت گذرنامه

## ذ

ذوالفقار  
۳۶ : ۴-۳ ابر چون چشم هندبنت عتبه است  
برق مساتند ذوالفقار علی

را

۶:۲۳ : ۹:۲۴ : ۱:۲۵ و ۲ (دوبار) و ۴ : ۱:۲۶ و ۴ و ۵ و ۶ : ۲:۲۷ و ۵ : ۳:۲۹ و  
۵ : ۱۰:۳۰ : ۳:۳۱ و ۵ (دوبار) و ۹ : ۱:۳۴ و ۵ : ۹:۳۵ و ۱۱ و ۱۵ : ۲:۳۶

راست : درست

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکند خواجه که هر جا که بود

قدحی می بخورد راست کند زود هراش

۲۹ : ۳ راست گوئی که در گلویش کسی

پوشکی را همی بمالد گوش

۳۳ : ۳ راست گوئی ستارگان ملکند

چشمه آفتاب شاهنشاه

راضی: خشنود

۲۷ : ۳-۴ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای

یهکمان راضی بیاید گر بیابد آید

راه

راه

۳۰ : ۷-۸ بر که وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا

بر تریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرای شمال

۳۲ : ۲ مرمرا آگاهی از راه بزرگ

نهلذ رفتن همی با کاروان

۳۳ : ۲ همه بر یک نهاد خویش دوند

که نکردند هرگز از یک راه

راهشان (راه+ضمیر پیوسته)

۲۴ : ۵-۶ یارب بیافریدی رویی بدین مثال

خود رحم کن بر آیت و از راهشان مکیب

نیز نگاه کنید به : ده .

(۱) در اصل: بیایند.

رَحْم

رحم -

۶-۵ : ۲۴ یارب بیافریدی روئی بـذین مثال

خوذ رحم کن برآمت واز راهشان مکیب

رحم کردن

رحم کن

۶-۵ : ۲۴ یارب بیافریدی روئی بـذین مثال

خوذ رحم کن برآمت واز راهشان مکیب

رُخ : روی

۶-۵ : ۳۰ ای از رخ تو تافته زیبائی و اورنگ

افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ

رُخنه : کاغذ

۲ : ۳۷ پیش وزرا رخنه اشعار مرا

بیقدر مکن به گفت گفتار مرا

رساندن، رسانیدن

-برساند (مضارع)

۶-۵ : ۳۵ شنیده‌ام که بهشت آن کسی تواند یافت

که آرزو برساند به آرزومندی

رُستن: روئیدن

رست

۲ : ۳۸ چون تن خود به برم پاک بهشت

از مسامش تمام لؤلؤ رست

رسیدن

همی...رسد

۴ : ۲۳ دانذ کزوی به من همی چه رسد

دیگر باره ز عشق بی‌خبرا

رسیده

۴-۳ : ۳۰ به ناز باز همی‌پرورد ورا دهقان

چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ

### رعد

۲۷ : ۷ رعد همی نالذ ماتند مـن  
چون که بنالم به سحرگاه زار

### رفتن

برو

۲۹ : ۵-۶ ای خواجه گر بزرگی، و اشغال نی تورا  
برگیر جا خشوک و برو می درو حشیش

### رفتن

۳۲ : ۲ مر مرا آگاهی از راه بزرگ  
نهلذ رفتن همی با کاروان

### رفیق

۳۵ : ۹ عیب باشد به کارنیک درنـگ  
گر شتاب آمد ای رفیق ملام

### رقعه : نامه ، مکتوب

۲۶ : ۵ گر فراموش کرد خواجه مرا  
خویشتن را به رقه دادم یـاذ

### روا

۲۴ : ۸ بی تو از خواسته میاذم گنج  
همچنین زاروار با تو رواست

### روان : رونده

۳۱ : ۶-۷ دو جوی روان در دهاش ز خلم  
دو خرمن زده بر دو چشمش ز خیم

### روباه

۳۲ : ۱ شوذ بذخواه چون روباه بزدل  
چو شیرآسا تو بخرامی به میدان  
۳۳ : ۹ همت شیر از آن بلندتر است  
که دل آزار باشد از روباه

### رودکی (نام ویژه)

۲۵ : ۱ به سخن مانند شعر شعرا  
رودکی را سخنش تـلو نبی<sup>۱</sup> است

(۱) در اصل: نبا، متن از پانویس است.

۲ : ۲۵ شاعران را خه و احسنت مدیح  
روذکسی را خه و احسنت هجی<sup>۱</sup> است

### روز

۹ : ۳۱ اگر بگروی تو به روز حساب  
مفرمای درویش را شایگان  
۳ : ۳۹ هر روز فراق دوستی باید دید  
هر لحظه وداع همدمی باید کرد

### روم (نام ویژه)

۲-۱ : ۳۶ چون چلیپای روم از آن شد باغ  
کابر بر بست باغ را عسلی

### روی

#### روی

۴ : ۲۸ ای من رهی آن روی چون قمر  
وان زلف شبه رنگ پر ز ماز  
۸-۷ : ۳۴ موی سپید و روی سیاه و زنج بچین  
بوزینه خرف شده و گشته کاینه  
۱۵-۹ : ۳۵ تو را اگر ملک چینان بدیدی روی  
نماز بردی و دینار برپراگندی

#### روی

۶-۵ : ۳۶ همی قزونی جوید اواره برافلاک  
که توبه طالع میمون بند نهادی روی  
رویت (روی + ضمیر پیوسته)

۵-۴ : ۲۵ قی اوقتد آن را که سرویش تو بیند  
زان خلم و زان بفیج چکان بر سر رویت  
۱۶-۱۵ : ۳۵ تو را سلامت باذ ای گل بهار بهشت  
که سوی قبله رویت نماز خوانندی

### روئی (نکره)

۶-۵ : ۲۴ یارب بیافرینی روئی بذین مثال  
خوذ رحم کن بر آمت و از داهشان مکیب

(۱) در اصل ، هجا . متن از پانویس است .

## رویاروی

دوستانند پیش رویاروی  
۵ : ۳۳  
يك به ديگر همی کنند نگاه

## روی نهادن

نهادی روی  
۶-۵ : ۳۶  
همی فزونى جویذ اواره بر افلاك  
که توبه طالع میمون بذو نهادی روی

## ره

۷ : ۲۳  
و گر بدانستى که دل بشود  
نکردمى بر ره بسلا گذرا  
نیز نگاه کنید به: راه .  
رهى : غلام، بنده، چاکر.  
۴ : ۲۸  
ای من رهى آن روی چون قمر  
وان زلف شبه رنگ پر زماز  
۴ : ۲۹  
من رهى آن نرگسك خرد برگه  
برده به کنیوره دل از جای خویش  
ریش : موی که بر صورت روید.  
۵-۴ : ۲۵  
قى او فتد آن را که سر و ریش تویند  
زان خلم و زان بفع چکان بر سر و رویت

## ز

ز (حرف اضافه) : از

۴ : ۲۳ : ۵ : ۲۵ : ۴۹ : ۲۸ : ۴ : ۳۵ : ۸۶ : ۳۱ : ۱ : ۳۴ : ۳ : ۳۸ (دوبار\*) و ۵ و ۶  
ز : ۳۸ : ۴  
نیز نگاه کنید به : از.

## زار

۷ : ۲۷  
دعد همی نالذ مانند من  
چون که بگریم به سحرگاه زار

(\*) در اصل مصراع نخستین، از .

## زاروار

بی تو از خواسته میاذم گنج ۸ : ۲۴  
همچنین زاروار با تو رواست

## زان که

کرد از بهر ماست تیریه خواست ۴ : ۳۸  
زان که درویش بود عاریه خواست

## زبان کوتاه

عذر با همت تو بتوان خواست ۸ : ۳۳  
پیش تو خامش و زبان کوتاه

## زدن

زد

بر دل هر شکسته زذغم تو ۱ : ۲۹  
چون طبق بند از صنیعت فش

زده (است)

دو جوی روان در دهانش ز خلم ۷-۶ : ۳۱  
دو خرمن زده بر دوچشمش ز خیم

## زرد

يك تازیانه خوردی بر جان از آن دو چشم ۲-۱ : ۲۴  
کز درد او بماندی مانند زرد سیب

زرساوه : سونش زر، ریزه زر

چو زرساوه چکان ایزك از اولیکن چو بنشینی ۵-۴ : ۳۲  
شدی زرساوه چون سیمین پشیز و غیبه جوشن

## زلف

ای من دهی آن روی چون قمر ۴ : ۲۸  
وان زلف شبه رنگ پر نماز

## زمان

زمان

چون برون کرد زوهماره و هنگ ۶ : ۳۸  
در زمان درکشید محکم تنگ

## زمانه

زمانه از این هر دو ان بگذرد ۱ : ۲۷  
تو بگوال چیزی کز او نگذرد



- ۲۸ : ۱ ای کار تو ز کار زمانه نمونه‌تر  
او با شکونه و تو از او باشکونه‌تر  
۳۹ : ۲ دردا که در این زمانه غم پرورد  
حیفا که در این بادیه عمر نورد

#### زمین

- ۳۹ : ۶ چو اسکندر به خواروی در زمین خفت  
حکیمی بر سر خاکش چنین گفت

#### زن

##### زنی (نکره)

- ۳۶ : ۸ زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار  
نگرنگردی از کرد او که گرم آمی

##### زنخ : چانه .

- ۳۴ : ۷-۸ موی سپید و روی سیاه و ز نخ بچین  
بوزینه خرف شده و گشته کاینه

#### زود

- ۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکند خواجه که هر جا که بوذ  
قدحی می بخورذ راست کند زود هراش

#### زهره : ستاره ناهید

- ۳۳ : ۱ خنک این آفتاب و زهره و ماه  
که نباشند جاودانه تبا

#### زیبائی

- ۳۵ : ۵-۶ ای از رخ تو تافته زیبایی و اورنگ  
افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ

#### زیستن

##### -بزی

- ۳۲ : ۸ ایمن بیزی اکنون که بستم  
دست از توبه اشنان و کنستو

#### زین

- ۲۹ : ۷ بیوی نرم هم به صبر و درم  
چون به زین و لگام تندستاغ

## س

ساختن : مدارا و سازگاری کردن.

بنسازد

۶ : ۲۵ همی نسازد با داغ عاشقی مبرم

چنان کجا بنسازد بنانج باز بنانج

همی نسازد

۶ : ۲۵ همی نسازد با داغ عاشقی مبرم

چنان کجا بنسازد بنانج باز بنانج

ساکن

سَکَن

۹ : ۲۳ اورمزدی اند سَکَن سماء

سخره فرمان دو آهرمنا

سپاه

۹ : ۲۴ باادب را ادب سپاه بس است

بی ادب با هزار کس تنهاست

۴ : ۳۳ نه بخوانید ناله مشغول (۴)

یا به تدبیر کین و حرب و سپاه

سپهر

سپرا (سپهر + الف اطلاق)

۶ : ۲۳ چو سَد یا جوج بایندی دل من

که باشدی غمزگانش را سپرا

سُپَرِیغ (یا سَپَرِیغ) : خوشه انگور

۳۰ : ۱-۲ درینغ فَر جوانی و عَز و آیی درینغ

عزیز بود از این پیش همچنان سپرینغ

(۱) در اصل ، وای.

### سپید

۳۴ : ۷-۸ موی سپید و روی سیاه و زنج بچین  
بوزینه خرف شده و گشته کاینه

### سپیدی

۲۶ : ۹-۱۰ به تیر از چشم نایینا سپیدی نقطه بردارد  
که نه دیده بیازارد نه نایینا خبر دارد

### ستاره

#### ستارگان

۳۳ : ۳ راست گوئی ستارگان ملکند  
چشمه آفتاب شاهنشاه

### ستاغ : کره اسب

۲۹ : ۷ بیوی نرم هم به صبر و درم  
چون به زین ولکام تندستاغ

### سجود

#### سجود -

۱۱-۱۲:۳۵ وگر تو را ملک هندوان بدیدی موی  
سجودکردی و بتخانه‌هاش برکندی

### سجود کردن

#### سجودکردی (سجود می کرد)

۱۱-۱۲:۳۵ وگر تو را ملک هندوان بدیدی موی  
سجودکردی و بتخانه‌هاش برکندی

### سحرگاه

۲۷ : ۷ رعد همی نالد مانند من  
چون که بگریم به سحرگاه زار

### سُخره : بیگار

۲۳ : ۹ اورمزدی اند سکان سماء  
سُخره فرمان دو آهرمنا

### سخن

#### سخن

۱ : ۲۵ به سخن مانند شعر شعرا  
روذکی را سخنش تلو نبی است

سخنش (سخن + ضمیر پیوسته)  
۱ : ۲۵ به سخن مانند شعر شعرا  
روذکی را سخنش تلو نبی است

سَد  
۶ : ۲۳ چو سَد یا جوج بایذی دل من  
که باشدی غمگانش را سپرا

سر  
۵-۴ : ۲۵ قی اوقتذ آن را که سروریش تو بیند  
زان خلم و زان بفیج چکان بر سر و رویت  
۶ : ۳۹ چو اسکندر به خواری در زمین خفت  
حکیمی بر سر خاکش چنین گفت

سراسر  
۶ : ۳۴ در این گیتی سراسر گر بگردی  
خرذمندی نیابی جاودانه

سرگین  
۶ : ۳۲ هرگز تو به هیچ کس نشائی  
بر سرت دوشوله خاك و سرگین

سرود :  
سرودش (سرود + ضمیر پیوسته)  
۲ : ۲۹ چند بردارذ این هریوه خروش  
نشوذ باذہ بر سرودش نوش

سُرون : سرین  
۳ : ۳۲ کفلش بسا سلاح بشکفتم  
گرچه برتابذ آن میان و سرون

سزاور  
۲-۱ : ۲۶ جهان گواست مراوراکه درجهان ملک است  
بزرگوار و سزاور نصرت و تآیید

سزیدن : سزاوار بودن ، شایسته بودن

سزد

۷ : ۲۵ پی مهد اطفال جاهت سزد  
که عقد ثریا شوذ بازپیچ

سفر

سفر-

۷ : ۳۹ که شاها تو سفر بسیار کردی  
ولیکن نه چنین کاین بار کردی

سفر کردن

سفر...کردی

۷ : ۳۹ که شاها تو سفر بسیار کردی  
ولیکن نه چنین کاین بار کردی

سُکان نگاه کنید به : ساکن

سلاح : ابزار جنگه

۳ : ۳۲ کفلش با سلاح بشکفتم  
گر چه برتابذ آن میان و سرون

سلامت

۱۶-۱۵:۳۵ تو را سلامت باذای گل بهار بهشت  
که سوی قبله رویت نماز خوانندی

سلطان : حاکم ، فرمانروا

۴-۳ : ۲۶ بداذ نعمت و بس شاکر است در نعمت  
بر این دو باشد سلطان وتخت راتا بید

سَماء : آسمان

۹ : ۲۳ اورمزدی اند سکّان سماء  
سخره فرمان دو آهرمنا

سود

سود-

(۱) در اصل ، ولی.

۳۵ : ۳-۴ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم  
که پند سوز ندارد به جای سوگندی

### سودداشتن

سود ندارد

۳۵ : ۳-۴ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم  
که پند سوز ندارد به جای سوگندی

### سوگند

سوگند

۳۵ : ۱-۲ مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی  
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

سوگندی (نکره)

۳۵ : ۱-۲ مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی  
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

۳۵ : ۳-۴ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم  
که پند سوز ندارد به جای سوگندی

### سوی

۳۴ : ۳-۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرایی کن  
که سوی خلدبرین باشدت گذرنامه

۳۵ : ۱۵-۱۶ تو را سلامت باز ای گل بهار بهشت  
که سوی قبله رویت نمازخوانندی

۳۹ : ۹ اگر بازی اندر چفوکسم نگر  
و گر باشه ای سوی بطن مپر

### سیاه

۳۳ : ۷ این فدوزد مگر کلاه ملوک  
وان نبافذ مگر پلاس سیاه

۳۴ : ۷-۸ موی سپید و روی سیاه و زنج بچین  
بوزینه خرف شده و گشته کاینه

### سیب

۲۴ : ۱-۲ يك تازیانه خوردی برجان از آن دوچمش  
کز درد او بماندی مانند زرد سیب

سیم

۸ : ۳۱ از بناگوش لعلگون گوئی  
برنهاده است آلفونه به سیم

سیمین

۵-۴ : ۳۲ چو زرساوه چکان ایزك از اولیكن چو بنشستی  
شدی زرساوه چون سیمین پشیز و غیبه جوشن

## ش

ش (ضمیر پیوسته) برای کاربرد آن نگاه کنید به: بتخانه هاش، دوچشمش، سخنش،  
سرودش، غمزگانش، کفلش، گلوش، مسامش، مهرش.

شادمانه

۶ : ۳۴ در این گیتی سراسر گر بگردی  
خرمندی نیابی شادمانه

شاعر

شاعر

۲-۱ : ۳۱ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیك نیست  
در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

شاعران

۲ : ۲۵ شاعران را خه واحسنت مدیح  
روذکی را خه واحسنت هجی<sup>۱</sup> است

شعرا

۱ : ۲۵ به سخن مانند شعر شعرا  
روذکی را سخنش تلو نبی<sup>۲</sup> است

شاکر : سپاسگزار

۴-۳ : ۲۶ بداد نعمت و بس شاکر است در نعمت  
براین دو باشد سلطان و تخت را تأیید

(۱) در اصل : هجا . متن از پانویس است.

(۲) در اصل : نبا متن از پانویس است.

—شان (ضمیر پیوسته) برای کاربرد آن نگاه کنید به : داهشان .  
شاه

شاه (شاه + الف ندا)

۳۹ : ۷ که شاها تو سفر بسیار کردی  
و لیکن<sup>۱</sup> نه چنین کاین بار کردی

شاهنشاه

۳۳ : ۳ راست گوئی ستارگان ملکند  
چشمه آفتاب شاهنشاه

شاهمین : پرنده ای شکاری است

۳۵ : ۷-۸ هزار کبک ندارد دل یکی شاهمین  
هزار بنده ندارد دل خداوندی

شایستن : شایسته بودن، سزاوار بودن  
نشائی

۳۲ : ۶ هرگز تو به هیچ کس نشائی  
برسرت دو شوله خاک و سرگین

شایگان : کار بی مزد، بیگار

۳۱ : ۹ اگر بگروی تو به روز حساب  
مفرمای درویش را شایگان

شبه رنگ (صفت مرگب) : همرنگ شبه که سنگی است سیاه

۲۸ : ۴ ای من دهی آن روی چون قمر  
وان زلف شبه رنگ پر ز ماز

شتاب : در برابر درنگ

شتاب -

۳۵ : ۹ عیب باشد به کار نیک درنگ  
گر شتاب آمد ای رفیق ملام

شتاب آمدن

شتاب آمد

۳۵ : ۹ عیب باشد به کار نیک درنگ  
گر شتاب آمد ای رفیق ملام

(۱) در اصل : ولی.



شخص : کس

۳۳ : ۶

بر فلك بر دو شخص پیشه‌ورند  
این یکی درزی آن دگر<sup>۱</sup> جولاه

شدن : رفتن

- بشود

۲۳ : ۸

وگر بدانستی که دل بشود  
نکردمی بر ره بلا گذرا

شد

۳۸ : ۳

نرم نرمك ز<sup>۲</sup> برم بیرون شد  
مهرش از آن چه بود افزون شد

شدن : گشتن

شد

۳۵ : ۳-۴

به ناز باز ورا پرورد همی دهقان  
چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ

۳۶ : ۶-۲

چون چلیپای روم از آن شد باغ  
کابر بر بست باغ را علی

۳۸ : ۳

نرم نرمك ز<sup>۲</sup> برم بیرون شد  
مهرش از آن چه بود افزون شد

۳۹ : ۸

چو آلیزنده شد در مرغزاری  
نباشد بردش از بار باری

شدی (می‌شد)

۳۲ : ۴-۵

چو زرساوه چکان ایزك ازا ولیکن چو بنشستی  
شدی زرساوه چون سیمین پیشیز و غیبه جوشن

شود

۲۵ : ۷

پی مهد اطفال جاهت سزد  
که عقد ثریا شود باز پیچ

۳۲ : ۱

شود بدخواه چون روباه بزدل  
چو شیر آسا تو بخرامی به میدان

(۱) در اصل : و آن دگر.

(۲) در اصل : از .

نشود

۲ : ۲۹

چند بردارد این هریوه خروش

نشود بازه بر سروزش نوش

شستن

بشت

۲ : ۳۸

چون تن خود به برم پاک بشت

از مسامش تمام لؤلؤ دست

بشتم

۸ : ۳۲

ایمن بزی اکنون که بشتم

دست از تو به اشنان و کنستو

شسته

دهان دارد چو يك پسته لبان دارد بهمی شسته

جهان بر من چو يك پسته بدان بسته دهان دارد

شعر : در برابر شر

شمر

۱ : ۲۵

بسه سخن مانند شعر شعرا

روذکی را سخنش تلو نبی است

۲-۱ : ۳۱ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

اشعار

۲ : ۳۷

پیش وز را دخنه اشعار مرا

بیقدر مکن به گفت گفتار مرا

شعرا نگاه کنید به : شاعر

شکسته

۱ : ۲۹

بر دل هر شکسته زذ غم تو

چون طبق بند از صنیعت فش

شکستن

نشکند

(۱) در اصل : نبا. متن از پانویس است.

۳۱ : ۴ دانش و خواسته است نرگس و گل  
که به يك جای نشكفند به هم

شكفتن : شكافتن

بشكفتم

۳۲ : ۳ كفلش با سلاح بشكفتم  
گر چه برتابذ آن میان و سرون

شمال : بادی که از سوی شمال وزد

۳۵ : ۷-۸ برگه وبالا چوچه ؟ همچون عقاب اندر هوا  
برتریو دراه چون چه ؟ همچو بر صحرای شمال

شنیدن

بشنوم

۳۵ : ۱-۲ مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی  
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

شنیده ام

۳۵ : ۵-۶ شنیده ام که بهشت آن کسی تواند یافت  
که آرزو برساند به آرزومندی

شوله : سرگین دان، جای خاکروبه

۳۲ : ۶ هرگز تو به هیچ کس نشائی  
برسرت دو شوله خاك و سرگین

شیر

شیر-

۲۶ : ۶ كوذك شیرخواره تا نگرست  
ماذر او را به مهر شیر نداد

شیر: دد معروف

۳۳ : ۹ همت شیر از آن بلندتر است  
که دل آزار باشد از روباه

شیر آسا

۳۲ : ۱ شود بذخواه چون روباه بذدل  
چو شیر آسا تو بخرامی به میدان

### شیرخواره

۶ : ۲۶

كوڤك شیرخواره تا نگرېست

مادر او را به مهر شیر نداد

### شیردادن

شیرنداد

۶ : ۲۶

كوڤك شیرخواره تا نگرېست

مادر او را به مهر شیر نداد

## ص

### صبر

صبر

۷ : ۲۹

ببوی نرم هم به صبر و ددم

چون به زین و لگام تندستاغ

صبرم (صبر + ضمیر پیوسته)

۶ : ۲۵

همی نساژد با داغ عاشقی صبرم

چنان کجا بنساژد بنانج باز بنانج

### صحرا

۸-۷ : ۳۰

بر که وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا

برتریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرا شمال

### صعب

۲-۱ : ۳۵

مرا به جان تو سو گزد و صعب سو گندی

که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

### صف

۲ : ۲۷

صف دشمن تو را ناستند پیش

ور همه آهنین ترا باشد

### صناعت : صناعت

۱ : ۲۹

بر دل هر شکسته زد غم تو

چون طبق بند از صناعت فش

### صورت

۳ : ۳۷

ای قامت توبه صورت کاونجک

هستی تو به چشم هر کسی بلکنجک

## ط

طالع : بخت

۶-۵ : ۳۶

همی فزونی جویند اواده بر افلاك

که تو به طالع میمون بذو نهادی روی

طاووس

۴ : ۳۹

دوشم گذرافتاذ به ویرانه طوس

دیدم جفدی نشسته جای طاووس

طبق بند

۱ : ۲۹

بر دل هر شکسته ذذ غم تو

چون طبق بند از صناعت فش

طفل

اطفال

۷ : ۲۵

پی مهد اطفال جاهت سزد

که عقد ثریا شود بازپیچ

طلعت

۶-۵ : ۳۰

ای از رخ تو تافته زیبائی و اورنگ

افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ

طوس

۴ : ۳۹

دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس

دیدم جفدی نشسته جای طاووس

## ع

عاریه

عاریه -

۴ : ۳۸

گردد از بهر ماست تیریه خواست

زان که درویش بود عاریه خواست

عاریه خواستن

عاریه خواست

۴ : ۳۸ گرد از بهر ماست تیریه خواست

زان که درویش بوذ عاریه خواست

عاشق

عاشقان

۶ : ۲۷ ابر همی گریذ چون عاشقان

باغ همی خندذ معشوقوار

عاشقی

۶ : ۲۵ همی نسازد با داغ عاشقی صبرم

چنان کجا بنسازد بنانج باز بنانج

عاقبت

۱۵ : ۳۵ عاقبت را هم از نخستین بین

تا به غفلت گلو نگیرد دام

عتبه، بنت نگاه کنید به : هند

عذاب

۱۴-۱۳:۳۵ به منجیق عذاب اندرم چو ابراهیم

به آتش حسراتم فگند خواهندی

عذر

عذر-

۸ : ۳۳ عذر با همت تو بتوان خواست

پیش تو خامش و زبان کوتاه

عذرخواستن

عذر... خواست (مصدر مرخم)

۸ : ۳۳ عذر با همت تو بتوان خواست

پیش تو خامش و زبان کوتاه

عزّ

۲-۱ : ۳۵ درینغ فر جوانی و عزّ و آی<sup>۱</sup> درینغ

عزیز بوذ از این پیش همچنان سپرینغ

(۱) در اصل : وای

## عزیز

۳۵ : ۱-۲ دریغ فر جوانی و عز و آی<sup>۱</sup> دریغ

عزیز بود از این پیش همچنان سپریغ

عسلی (نسبت) : پارچه‌ای زردرنگ که در قدیم یهودیان بر دوش می‌دوختند تا از مسلمانان باز شناخته شوند.

۳۶ : ۱-۲ چون چلیپای روم از آن شد باغ

کابر بر بست باغ را عسلی

## عشق

۲۳ : ۴ دانند کزوی به من همی چه رسد

دیگر باره ز عشق بی‌خبر

۳۱ : ۳ عشق او عنکبوت را ماند

بتنیده است تفته گردد دلم

## عطا

عطات (عطا + ضمیر پیوسته)

۲۶ : ۷-۸ عطات باز چو باران دل موافق خوید

نهیبت آتش و جان مخالفان پند باز

عقاب : پرنده‌ای شکاری است

۳۵ : ۷-۸ بر که وبالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا

برتری و راه چون چه؟ همچو بر صحرای شمال

عقد : گردن بند

۲۵ : ۷ پی مهد اطفال جاهت سزد

که عقد ثریا شود باز پیچ

علاج : درمان

علاج-

۲۷ : ۵ آن کسی را که دل بود نالان

او علاج خلاشمه بکنند

علاج کردن

علاج ... بکنند

۲۷ : ۵ آن کسی را که دل بود نالان

او علاج خلاشمه بکنند

(۱) در اصل : وای

علی

۲۶ : ۳-۴ ابر چون چشم هند بنت عتبّه است  
برق مانند ذوالفقار علی

عمرنورد

۳۹ : ۲ دردا که در این زمانه غم پرورد  
حیفاً که در این بادیه عمرنورد

عنکبوت

۳۱ : ۳ عشق او عنکبوت را مانند  
بثینه است تفسه کرد دلم

عیب

۳۵ : ۹ عیب باشد به کار نیک درنگ  
گر شتاب آمد ای رفیق ملام

## غ

غفلت

۳۵ : ۱۵ عاقبت را هم از نخستین بین  
تا به غفلت گلو نگیرد دام

غم

۲۹ : ۱ بر دل هر شکسته ذ غم تو  
چون طبق بند از صناعت فش  
۳۴ : ۵ اگر غم را چو آتش دوز بوزی  
جهان تارک بوزی جاودانه

غم پرورد

۳۹ : ۲ دردا که در این زمانه غم پرورد  
حیفاً که در این بادیه عمرنورد

غمزه

غمزه

۲۴ : ۳-۴ کی دل به جای داری پیش دو چشم او  
کو چشم را به غمزه بگرداند از وریب



غمزگانش (غمزگان + ضمیر پیوسته)

۲۳ : ۶ چوسد یا جوج بایدی دل من  
که باشدی غمزگانش را سپرا

غیبه : پولکهای جوشن.

۳۲ : ۴-۵ چو زرساوه چکان ایزك از اولیكن چو بنشستی  
شدی زرساوه چون سیمین پشیز و غیبه جوشن

## ف

فر : شکوه.

۳۰ : ۱-۲ دریغ فر جوانی و هز و آیی دریغ  
عزیز بود از این پیش همچنان سپریغ

فراق

فراق-

۳۹ : ۳ هر روز فراق دوستی باید دید  
هر لحظه وداع همدی باید کرد

فراق دیدن

فراق... دید (مصدر مرخم)

۳۹ : ۳ هر روز فراق دوستی باید دید  
هر لحظه وداع همدی باید کرد

فراموش

فراموش-

۲۶ : ۵ گر فراموش کرد خواجه مرا  
خویشتن را به رقصه داذم یاذ

فراموش کردن

فراموش کرد

(۱) در اصل : رای.

۵ : ۲۶ گر فراموش کرد خواجه مرا  
خویشان را به رقه داذم یاذ

### فرمان

۹ : ۲۳ اورمزدی اند سگان سماء  
سخره فرمان دو آهرمنا

### فرمودن

مفرمای

۹ : ۳۱ اگر بگروی تو به روز حساب  
مفرمای درویش را شایگان

### فزونی

فزونی-

۶-۵ : ۳۶ همی فزونی جویند اواره بر افلاک  
که توبه طالع میمون بذو نهادی روی

### فزوننی جستن

همی فزوننی جویند

۶-۵ : ۳۶ همی فزوننی جویند اواره بر افلاک  
که توبه طالع میمون بذو نهادی روی

فَش : بندی آهنین که بر صندوق و جز آن زنند

۱ : ۲۹ بر دل هر شکسته ذذ غم تو  
چون طبق بند از صناعت فش

### فگندن

فگند (مصدر مرخم)

۱۴-۱۳:۳۵ به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم  
به آتش حسراتم فگند خواهندی

### فلك

فلك

۶ : ۳۳ بر فلك بر دو شخص پیشه ورنند  
این یکی درزی آن دگر<sup>۱</sup> جولا

(۱) در اصل : و آن دگر.

افلاك

۳۶ : ۵-۶ همی فزونی جویند اواره بر افلاك  
که تو به طالع میمون بذو نهادی روی

## ق

قامت

۳۷ : ۳ ای قامت تو به صورت کاونجك  
هستی تو به چشم هر کسی بلکنجك

قبله

۳۵:۱۵-۱۶ تو را سلامت باذ ای گل بهار بهشت  
که سوی قبله رویت نماز خوانندی

قدح

قدحی (نکره)  
۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکنند خواجه که هر جا که بود  
قدحی می بخورد راست کند زود هراش

قمر

۲۸ : ۴ ای من رهی آن روی چون قمر  
وان زلف شبه درنگ پر ز ماز

قی

قی-

۲۵ : ۴-۵ قی اوفتد آن را که سر و ریش تو بیند  
زان خلم وزان بفتح چکان بر سر و رویت

قی اوفتادن

قی اوفتد

۲۵ : ۴-۵ قی اوفتد آن را که سر و ریش تو بیند  
زان خلم وزان بفتح چکان بر سر و رویت

کار

- ۲۸ : ۱ ای کار تو زکار زمانه نمونه‌تر  
او با شکونه و تو از او با شکونه‌تر  
۳۰ : ۹ عیب باشد به کار نیک درنگ  
گر شتاب‌آمزد ای رفیق ملام

کاروان

- ۳۲ : ۲ مر مرا آگاهی از راه بزرگ  
نهلذ رفتن همی با کاروان  
کاوَنَجَك : نوعی از خیار درشت  
۳۷ : ۳ ای قامت تو به صورت کاونجک  
هستی تو به چشم هر کسی بملکنجک

کاینه

- ۳۴ : ۷-۸ موی سپید و روی سیاه و زنج بچین  
بوزینه خرفشده و گشته‌کاینه  
کَبَك : پرندۀ معروف  
۳۵ : ۷-۸ هزار کَبَك ندارد دل یکی شاهین  
هزار بنده ندارد دل خداوندی

کجا : که

- ۲۵ : ۶ همی نسازد با داغ عاشقی صبرم  
چنان‌کجا بنسازد بنانج باز بنانج

کُرد

- ۳۸ : ۴ کرد از بهر ماست تیریه خواست  
زان‌که درویش بوذ عاریه خواست

کردن

— بکنند

- ۲۷ : ۵ آن کسی را که دل بوذ نالان  
او علاج خلاشمه بکنند



- کرد (مصدر مرخم)

۳ : ۳۹ هر روز فراق دوستی باید دید

هر لحظه وداع همدمی باید کرد

- کرد

۵ : ۲۶ گر فراموش کرد خواجه مرا

خویشتن را به رقصه داذم یاذ

۶ : ۳۸ چوی برون کرد زو هماره و هنگ

درزمان درکشید محکم تنگ

کردی

۷ : ۳۹ که شاها تو سفر بسیار کردی

ولیکن<sup>۱</sup> نه چنین کاین بار کردی

- کردی

۷ : ۳۹ که شاها تو سفر بسیار کردی

و لیکن<sup>۱</sup> نه چنین کاین بار کردی

- کردی (می کرد)

۱۲-۱۱:۳۵ وگر تو را ملک هندوان بدیدی موی

سبحود کردی و بتخانه هاش برکندی

- کن

۶-۵ : ۲۴ یارب بیافریذی روئی بدین مثال

خوذ رحم کن برامت و از راهشان مکیب

۴-۳ : ۳۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرائی کن

که سوی خلد برین باشند گذرنامه

- کند

۷-۶ : ۲۸ از چه توبه نکند خواجه که هرجا که بود

قدحی می بخورد راست کند زود هراش

- کنی

۲-۱ : ۳۱ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

(۱) در اصل : ولی.

مکن

۳۰ : ۱-۲ بتا نگارا از چشم‌بند بترس و مکن  
چرا نداری با خود همیشه چشم‌بنام

مکن

۳۷ : ۲ پیش وزرا رخنه اشعار مرا  
بیقدر مکن به‌گفت گفتار مرا

-نکردمی (نمی‌کردم)

۲۳ : ۸ وگر بدانستی که دل بشود  
نکردمی بر ره بلا گذرا

-نکند

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه‌نکند خواجه که هر جا که بود  
قدحی می بخورذ راست کند زود هراش

-همی‌کنند

۳۳ : ۵ دوستانند پیش رویاروی  
یک به دیگر همی‌کنند نگاه

کس  
کس

۲۴ : ۹ بادب را ادب سپاه بس است  
بی‌ادب با هزار کس تنه‌است

۲۵ : ۳ برگزیدم به خانه تنهائی  
از همه کس درم بیستم چست

-کس

۳۲ : ۶ هرگز توبه هیچ کس نشائی  
برسرت دوشولسه خاک‌وسرگین

کسی (نکره)

۲۹ : ۳ راست‌گوئی که در گلویش کسی  
پوشکی را همی‌بمالد گوش

-کسی

۲۷ : ۵ آن کسی را که دل به‌وذ نالان  
او علاج خلاشه بکند

۳۵ : ۵-۶ شنیده‌ام که بهشت آن‌کسی تواند یافت  
که آرزو برساند به آرزومندی

۳۷ : ۳ ای قامت تو به صورت کاونچک  
هستی تو به چشم هر کسی بلکنچک

کسوت: پوشیدنی  
۳۸ : ۵ تنش از نازکی ز بار نظر  
کسوت خون کشد چو لاله به بر

کشیدن  
- کشد  
۳۸ : ۵ تنش از نازکی ز بار نظر  
کسوت خون کشد چو لاله به بر

کفل: سرین  
کفلش (کفل + ضمیر پیوسته)  
۳۲ : ۳ کفلش بسا سلاح بشکفتم  
گرچه برتابد آن میان و سرون

کلاه  
۳۳ : ۷ این نذوذ مگر کلاه ملوک  
وان نیافد مگر پلاس سیاه

کم  
۳۱ : ۵ هر که را دانش است خواسته نیست  
وان که را خواسته است دانش کم  
۳۹ : ۹ اگر بازی اندر چنو کم نگر  
وگر باشه ای سوی بطن مهر

کنبوره: مکر، فریب، دستان  
۲۹ : ۴ من رهی آن نرگسک خرد برگ  
برده به کنبوره دل از جای خویش

کنستو: گیاهی که بدان جامه می‌شسته‌اند  
۳۲ : ۸ ایمن بزی اکنون که بشتم  
دست از تو به ایشان وکنستو

کودک  
۲۶ : ۶ کودک شیرخواره تا نگرست  
مادر او را به مهر شیر نداد

## کوی

۲۸ : ۲-۳ در کوی تو ایشه همی کردم ای نگار  
دزدیده تا مگرت بینم به بام بر

۴۵: مخفف کوه

۳۰ : ۷-۸ بر که و بالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا  
بر تو یوه راه چون چه؟ همچو بر صحرای شمال

۴۵/۵-۶ (ربط، موصول)

که ۴:۲۳ و ۸:۶ و ۲:۲۴ و ۷:۴ و ۴:۲۵ و ۷:۴ و ۱:۲۶ و ۱:۱۰ و ۱:۲۷ و ۵:۲۸  
(دوبار) ۳:۲۹ و ۲:۳۱ و ۴:۳۲ و ۷:۳۳ و ۱:۳۳ و ۲ و ۹ و ۴:۳۴ و ۲:۳۵ و  
۴ و ۵ و ۶ و ۱۶:۶ و ۲:۳۶ و ۶ و ۸ و ۳:۳۹ و ۲ (دوبار) و ۵ و ۷ (دوبار)  
- که ۳:۲۷ و ۷ و ۵:۳۱ (دوبار) ۴:۳۸

کی (قید پرش)

۲۴ : ۳-۴ کی دل به جای داری پیش دو چشم او  
کو چشم را به غمزه بگرداند از ورید

۳۲ : ۷ تا کی دوم از گرد در تو  
کآندر تو نمی بینم چربو

کیبیدن: گردانیدن، ازجائی به جای کشیدن، منحرف ساختن  
مکب

۲۴ : ۵-۶ یارب بیافریدی رؤی، بذین مثال  
خوذ رحم کن برآمت و از راهشان مکب

کین: دشمنی

۳۳ : ۴ نه بخوانید نائحه مشغول(?)  
یا به تدبیر کین و حرب و سپاه

## گی

گذر

گذر

۳۹ : ۴ دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس  
دیدم جفدی نشسته جای طاووس



گذرا (گذر + الف تلاق)

۸ : ۲۳ وگر بدانستی که دل بشود

نکردمی بر ده بلا گذرا

گذرافتادن

گذرافتاد

۴ : ۳۹ دوشم گذرافتاد به ویرانه طوس

دیدم جندی نشسته جای طاووس

گذرکردن

نکردمی... گذرا (گذر... نکردمی)

۸ : ۲۳ وگر بدانستی که دل بشود

نکردمی بر ده بلا گذرا

گذرنامه: جواز عبور

۴-۳ : ۳۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرائی کن

که سوی خلدبرین باشند گذرنامه

گذشتن

بگذرد

۱ : ۲۷ زمانه از این هردوان بگذرد

تو بگوال چیزی کز او نگذرد

نگذرد

۱ : ۲۷ زمانه از این هردوان بگذرد

تو بگوال چیزی کز او نگذرد

گر: مخفف اگر

گر

۸ : ۲۳ وگر بدانستی که دل بشود

نکردمی بر ده بلا گذرا

۵ : ۲۶ گر فراموش کرد خواجه مرا

خویشتن را به رقعہ داذم یاذ

۴-۳ : ۲۷ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای

بیکمان راضی بیاید گر بیابد آب کند

(۱) در اصل: بیاوند.

۲۹ : ۵-۶ ای خواجه گسر بزرگی و اشغال نی‌تورا  
 برگیر جاخشوك و برو می‌دو حشیش  
 ۳۵ : ۹ عیب باشد به کار نیک درنگ  
 گسر شتاب‌آمزد ای رفیق ملام  
 ۳۴ : ۶ در این گیتی سراسر گسر بگردی  
 خردمندی نیابی شاذمانه  
 ۳۵ : ۱۱-۱۲ و گرتورا ملك هندوان بدیندی موی  
 سجود کردی و بتخانه‌هاش برکندی  
 ۳۹ : ۹ اگر بازی اندر چنو کم نگر  
 و گسر باشه‌ای سوی پطان مهر  
 گر-

۳۲ : ۳ کفلش با سلاح بشکفتم  
 گرچه برتابد آن میان و سرون  
 نیز نگاه کنید به: اگر و اد.  
 گرچه (حرف ربط مرکب)  
 ۳۲ : ۳ کفلش با سلاح بشکفتم  
 گرچه برتابد آن میان و سرون

گرد: پیرامون  
 ۳۱ : ۳ عشق او عنکبوت را ماند  
 بتنیده‌است تفنه گرد دلم  
 ۳۲ : ۷ تا کی دوم از گرد در تو  
 کاندرد تو نمی‌بینم چربو  
 ۳۶ : ۷-۸ زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار  
 نگر نکردی از گرد او که گرم‌آئی

گرداندن، گردانیدن  
 بگرداند (مضارع)  
 ۲۴ : ۳-۴ کی دل به جای داری پیش دو چشم او  
 کوچمش را به غمزه بگرداندازوریب

گرفتن  
 نگیرد

۱۵ : ۳۵ عاقبت را هم از نخستین بین  
تابه غفلت گلو نگیرد دام

گرم: دلگیر، درغم افتاده  
گرم-

۸-۷ : ۳۶ زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار  
نکر نکردی از گرد او که گرم آئی

گرم آمدن: دلگیر شدن، در غم افتادن  
گرم آئی

۸-۷ : ۳۶ زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار  
نکر نکردی از گرد او که گرم آئی

گریستن

نگریست

۶ : ۲۶ كوزك شیرخواره تا نگریست  
ماذر او را به مهر شیر نداد

همی گرید

۶ : ۲۷ ابر همی گرید چون عاشقان  
باغ همی خندد معشوق وار

گزیدن: نیش زدن

بگزید

۵ : ۲۸ مار یفتنج اگرت دی بگزید  
نوبت مار افعی است امروز

گشتن، گردیدن: سیر کردن، روی بر تافتن، دور زدن

بگردی

۶ : ۳۴ در این گیتی سراسر گر بگردی  
خرذمندی نیابی شاذمانه

نکردم

۲-۱ : ۳۵ مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی  
که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی

نگردند

۲ : ۳۳ همه بر يك نهاذ خویش دوند  
که نگردند هرگز از يك راه

نگردی

۳۶ : ۷-۸ زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار  
نگر نگردي از کرد او که گرم آئی

-همی کردم

۲۸ : ۲-۳ در کوی تو ایشه همی کردم ای نگار  
دزدیده تا مگرت بینم به بام بر

گشته (صفت مفعولی)

۳۴ : ۷-۸ موی سپید و روی سیاه و زنج بچین  
بوزینه خرف شده و گشته کاینه

گفت : سخن، گفتار

۳۷ : ۲ پیش وزرا رخنه اشعار مرا  
بیقدر مکن به گفت گفتار مرا

گفتار: سخن

۳۷ : ۲ پیش وزرا رخنه اشعار مرا  
بیقدر مکن به گفت گفتار مرا

گفتن

گفت

۳۹ : ۶ چو اسکندر به خواری در زمین خفت  
حکیمی بر سر خاکش چنین گفت

گفتا

۳۹ : ۵ گفتم چه خبر داری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس

گفتم

۳۹ : ۵ گفتم چه خبر داری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس

گوئی

۲۹ : ۳ راست گوئی که در گلوش کسی  
پوشکی را همی بمالد گوش

۳۱ : ۸ از بناگوش لملکون گوئی  
برنهاده است آلفونه به سیم

۳ : ۳۳ راست گوئی ستارگان ملکند  
چشمه آفتاب شاهنشاه

گل  
۴ : ۳۱ دانش و خواسته است نرگس و گل  
که به يك جای نشكفند به هم  
۱۶-۱۵:۳۵ تورا سلامت باذای گل بهار بهشت  
که سوی قبله رويت نماز خوانندی

گلو  
گلو  
۱۵ : ۳۵ عاقبت را هم از نخستین بین  
تا به غفلت گلو نگیرد دام  
گلوش (گلو + ضمیر پیوسته)  
۳ : ۲۹ راست گوئی که در گلوش کسی  
پوشکی را همی بمالد گوش

گنج  
۸ : ۲۴ بی تو از خواسته میاذم گنج  
همچنین زاروار با تو رواست

گوا: مخفف گواه  
۲۶ : ۱-۲ جهان گواست مراودا که در جهان ملك است  
بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید

گوالیدن: اندوختن  
بگوال  
۱ : ۲۷ زمانه از این هردوان بگذرد  
تو بگوال چیزی کز او نگذرد

گوش  
گوش-  
۳ : ۲۹ راست گوئی که در گلوش کسی  
پوشکی را همی بمالد گوش

(۱) و نیز به فتح حرف اول.

گوش مالیدن

همی بمالذگوش (گوش همی بمالد)

۲۹ : ۳ راست گوئی که در گلوش کسی

پوشکی را همی بمالذگوش

گونه گونه

۳۴ : ۲-۱ جهانیان را دیدم بسی زهر مذهب

بسی بدیدم از گونه گونه جذگاره

گیتی: جهان

۳۴ : ۶ دراین گیتی سراسر گر بگردی

خرذمندی نیابی شاذمانه

## ل

لاله

۳۸ : ۵ تنش از نازکی ز بار نظر

کسوت خون کشد چو لاله بهر

لامیدن: نکوهش کردن

ملام

۳۵ : ۹ عیب باشد به کار نیک درنگ

گر شتاب آمد ای رفیق ملام

لحظه: زمان يك بار نگرستن به گوشه چشم

۳۹ : ۳ هرروز فراق دوستی باید دید

هر لحظه وداع همدی باید کرد

لذت

۳۱ : ۲-۱ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعرتو نه حکمت و نه لذت و نه چم

## لعلگون

۸ : ۳۱ از ینا گوش لعلگون گوئی  
برنهاده است آلفونه به سیم

## لگام: دهنه اسب

۷ : ۲۹ بیوی نرم هم به صبر و درم  
چون به زین و لگام تند ستاغ

## لؤلؤ: مروارید

۲ : ۳۸ چون تن خود به برم پاک بشت  
از ماسامش تمام لؤلؤ رست

## لیکن

۵-۴ : ۳۲ چو زرساوه چکان ایزک از اولیکن چوبنشتی  
شدی زرساوه چون سیمین پیشیز و غیبه جوشن

## م

م (ضمیر پیوسته) برای کاربرد آن نگاه کنید به: پندم، حسراتم، درم، ددینم، دلم، دوشم، صبرم، مبادم.

## مادر

۶ : ۲۶ کوزک شیرخواره تا نگریت  
مادر او را به مهر شیر نداد

## مار

۵ : ۲۸ مار یفتنج اگرت دی بگزید  
نوبت مار افی است امروز

## ماز: چین و شکنج

۴ : ۲۸ ای من رهی آن روی چون قمر  
وان زلف شبدرنک پر ز ماز

## مالیدن

همی بمالد

۳ : ۲۹ راست گوئی که در گلوش کسی  
پوشکی را همی بمالد گوش

ماندن: برجای بودن

بماندی (ماضی)

۲۴ : ۱-۲ يك تاريانه خوردی برجان از آن دوچمش

کز درد او بماندی مانند زرد سیب

مانستن: مانند بودن

ماند (مضارع)

۲۵ : ۱ به سخن ماند شعر شعرا

روذکی را سخنش تلو نبی است

۳۱ : ۳ عشق او عنکبوت را ماند

بتنیده است تفته گردد دلم

مانند

۲۴ : ۱-۲ يك تازیانه خوردی برجان از آن دوچمش

کز درد او بماندی مانند زردسیب

۲۷ : ۷ رعد همی نالند مانند من

چون که بگیریم به سحرگاه زار

۳۶ : ۳-۴ ابر چون چشم هندبنت عتبه است

برق مانند ذوالفقار علی

ماه

۳۳ : ۱ خنك این آفتاب و زهره و ماه

که نباشند جاودانه تباہ

مثال

۲۴ : ۵-۶ یارب بیافریدی روئی بزمین مثال

خود رحم کن برآمت و از راهشان مکیب

محکم: استوار

۲۸ : ۶ چون برون کرد زوهماره و هنگ

درزم آن درکشید محکم تنگ

مخالف: در برابر موافق

مخالفان

(۱) در اصل ، نبا. متن از پانویس است.



۲۶ : ۷-۸ عطات باذ چو باران دل موافق خوید  
نهیب آتش و جان مخالفان پذه باذ

مدیح: ستایش، ثنا  
۲۵ : ۲ شاعران را خه و احسنت مدیح  
روذکی را خه و احسنت هجی<sup>۱</sup> است

مذهب: کیش، آئین  
۳۴ : ۱-۲ جهانیان را دیدم بسی ز هر مذهب  
بسی دیدم از گونه گونه جذگاره

مر  
۲۶ : ۱-۲ جهان گواست مرا ورا که در جهان ملک است  
بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید  
۳۲ : ۲ مرم را آگاهی از راه بزرگ  
نهلهذ رفتن همی با کاروان

مرا  
۲۶ : ۵ گر فراموش کرد خواجه مرا  
خویشتن را به رقه داذم یاذ  
۳۷ : ۲ پیش وز را رخنه اشعار مرا  
بیقدر مکن به گفت گفتار مرا  
۳۲ : ۲ مرم را آگاهی از راه بزرگ  
نهلهذ رفتن همی با کاروان  
۳۵ : ۱-۲ مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی  
که هرگز از تو نکردم نه بشنوم پندی

مرغزار  
مرغزاری (نکره)  
۳۹ : ۸ چو آلیزنده شد در مرغزاری  
نباشد بر دلش از بار باری  
مسام: سوراخهای بسیار ریزی که بر پوست بدن آدمی و جانداران دیگر است.  
مسامش (مسام + ضمیر پیوسته)

(۱) در اصل: هجا. متن از پانویس است.

۲ : ۳۸ چون تن خود به برم پاک بشت  
از مسامش تمام لؤلؤ رست

مَسْنَد

۶-۵ : ۳۵ ای از رخ تو تافته زیبائی و اورنگ  
افروخته از طلعت تو مسند و اورنگ

مَشْغُول

۴ : ۳۳ نه بخوانید ناله مشغول (۴)  
یا به تدبیر کین و حرب و سپاه

مَعشوق وار: مانند معشوق

۶ : ۲۷ ابر همی گریزد چون عاشقان  
باغ همی خندد معشوقدار

مَکَر

مکر

۷ : ۳۳ این ندوزد مکر کلاه ملوک  
وان نیافد مکر پلاس سیاه

مکرت (مکر + ضمیر پیوسته)

۳-۲ : ۲۸ در کوی تو ایشه همی کردم ای نگار  
دزدیده تا مکرت ببینم به بام بر

مَلِک: پادشاه

ملك

۲-۱ : ۲۶ جهان گواست مرا و را که در جهان ملک است  
بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید

۳ : ۳۳ راست گوئی ستارگان ملکند  
چشمه آفتاب شاهنشاه

۱۰-۹ : ۳۵ تو را اگر ملک چینیان بدیدی روی  
نماز بردی و دینار برپراگندی

۱۲-۱۱:۳۵ و گر تو را ملک هندوان بدیدی موی  
سجود کردی و بتخانه هاش برکندی

ملوک

۷ : ۳۳ ای-ن ندوزد مگر کلامه ملوک  
وان نیاخذ مگر پلاس سیاه

ملوک نگاه کنید به: ملک

من (ضمیر شخصی)

۴ : ۲۳ داند کزوی به من همی چه رسد  
دیگر باره ز عشق بی خبرا

۶ : ۲۳ چه سد یا جوج بایذی دل من  
که باشدی غمزگانش را سپرا

۱۲ : ۲۶ دهان دارد چویک پسته لبان دارد به می شسته  
جهان بر من چویک پسته بدان بسته دهان دارد

۷ : ۲۷ رعد همی نالذ مانند من  
چون که بنالم به سحرگاه زار

۴ : ۲۸ ای من رهی آن روی چون قمر  
وان زلف شبرنگ پر زماز

۴ : ۲۹ من رهی آن نرگسک خرد برگ  
برده به کنبوره دل از جای خویش

۳ : ۳۵ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم  
که پند سود ندارد به جای سوگندی

منجنیق

۱۴-۱۳:۳۵ به منجنیق عذاب اندرم چو ابراهیم  
به آتش حسراتم فکند خواهندی

موافق

۸-۷ : ۲۶ عطات باز چو باران دل موافق خویند  
نهیبت آتش و جان مخافان پنده باز

موی

۸-۷ : ۳۴ موی سپید و روی سیاه و زنفج بچین  
بوزینه خرف شده و گشته کاینه

۱۲-۱۱:۳۵ وگر تورا ملک هندوان بدیذی موی  
سجود کردی و بتخانه هاش برکندی

مهد: گهواره

۷ : ۲۵ پی مهد اطفال جاهت سزد

که عقد ثریا شود بازپیچ

مهر: رحم، شفقت، محبت

مهر

۶ : ۲۶ کوزك شیرخواره تا نگرست

ماذر او را به مهر شیر نداد

مهرش (مهر + ضمیر پیوسته)

۳ : ۳۸ نرم-نرمك زا برم بیرون شد

مهرش از آن چه بود افزون شد

می: باده

۱۲-۱۱: ۲۶ دهان دارد چویك پسته لبان دارد به می شسته

جهان بر من چویك پسته بدان بسته دهان دارد

۷-۶ : ۲۸ از چه توبه نکنند خواجه که هر جا که بود

قدحی می بخورذ راست کند زود هراش

میان: کمر

۳ : ۳۲ کفلش با سلاح بشکفتم

گر چه برتابذ آن میان و سرون

میدان

۱ : ۳۲ شوذ بندخواه چون روباه بندل

چو شیر آسائو بخرامی به میدان

میمون: فرخنده، مبارک، خجسته

۶-۵ : ۳۶ همی فزونی جویند اواره بر افلاك

که توبه طالع میمون بندو نهادی روی

## ن

### نابینا

۲۶ : ۹-۱۰ به تیر از چشم نابینا سپیدی نقطه بردارد  
که نه دیده بیا زارد نه نابینا خبر دارد

### ناز

۳۰ : ۳-۴ به ناز باز همی پرورد ورا دهقان  
چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ

### نازکی

۳۸ : ۵ تنش از نازکی ز بار نظر  
کسوت خون کشد چو لاله بهر

### نالان: نالنده

۲۷ : ۵ آن کسی را که دل بود نالان  
او علاج خلاشمه بکند

### نالیدن

#### بنالم

۲۷ : ۷ رعد همی نالد مانند من  
چون که بنالم به سحرگاه زار

#### همی نالد

۲۷ : ۷ رعد همی نالد مانند من  
چون که بنالم به سحرگاه زار

### نائجہ (؟)

۳۳ : ۴ نه بخوانید نائجہ مشغول (؟)  
یا به تدبیر کین و حرب و سپاه

### نبی: قرآن، مصحف، کلام الهی

۲۵ : ۱ به سخن مانند شعر شعرا  
روذکی را سخنش تلونبی<sup>۱</sup> است

(۱) در اصل: نبا. متن از یانویس است.

### نخستین

۱۰ : ۳۰ عاقبت راهم از نخستین بین  
تا به غفلت گلو نگیرد دام

### نرگس

۴ : ۳۱ دانش و خواسته است نرگس و گل  
که به يك جای نشکند به هم

### نرگسك

۴ : ۲۹ من رهی آن نرگسك خرد برگ  
برده به کنبوره دل از جای خویش

### نرم : در برابر سرکش و تند

۷ : ۲۹ بیوی نرم هم به صبر و درم  
چون به زمین و لگام تندستاغ

### نرم نرمك

۳ : ۳۸ نرم نرمك زای برم بیرون شد  
مهرش از آن چه بود افزون شد

### نشستن

بنشستی (می نشست)

۵-۴ : ۳۲ چو زرساوه چکان ایزك از اولیكن چو بنشستی  
شدی زرساوه چون سیمین پیشیز و غیبه جوشن

نشسته (است)

۴ : ۳۹ دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس  
دیدم جفدی نشسته جای طاووس

### نصرت: پیروزی

۲-۱ : ۲۶ جهان گواست مرا و را که در جهان ملك است  
بزرگوار و سزاوار نصرت و تأیید

### نظر: نگاه

۵ : ۳۸ تنش از نازکی ز بار نظر  
کسوت خون کشد چو لاله بهر

(۱) در اصل، از.

نعمت: مال و روزی و آسایش

نعمت

۲۶ : ۳-۴ بداذ نعمت و بس شاکراست در نعمت

براین دو باشد سلطان و تخت را تأیید

نعمت -

۲۶ : ۳-۴ بداذ نعمت و بس شاکراست در نعمت

براین دو باشد سلطان و تخت را تأیید

نعمت دادن: آسایش بخشیدن

بداد نعمت (نعمت بداد)

۲۶ : ۳-۴ بداذ نعمت و بس شاکراست در نعمت

براین دو باشد سلطان و تخت را تأیید

نگار: معشوق و محبوب

نگار

۲۸ : ۲-۳ در کوی تو ایشه همی کردم ای نگار

دزدیده تا مگرت بینم به بام بر

نگارا (نگار + الفندا)

۳۰ : ۱۱ بتا نگارا از چشم بد بترس و مکن

چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

نگاه

نگاه -

۳۳ : ۵ دوستانند پیش رویاروی

يك به ديگر همی کنند نگاه

نگاه کردن

همی کنند نگاه (نگاه همی کنند)

۳۳ : ۵ دوستانند پیش رویاروی

يك به ديگر همی کنند نگاه

نگریستن

نگر

۳۶ : ۷-۸ زنی پلشت و تلاتوف و اهرمن کردار

نگر نگردي از کرد او که گرم آئی

## نماز

نماز۔

۳۵ : ۹-۱۰ توراً اگر ملک چینیان بدیدی روی

نمازپردی و دینار برپراگندی

۳۵ : ۱۵-۱۶ توراً سلامت باذای گل بهار بهشت

که سوی قبله رویت نماز خوانندی

نماز بردن: سرفرو آوردن به نشان فرمانبرداری و اطاعت و احترام

نماز پردی (نماز می برد)

۳۵ : ۹-۱۰ توراً اگر ملک چینیان بدیدی روی

نماز پردی و دینار بر پراگندی

نماز خواندن: نماز گزاردن

نماز خوانندی

۳۵ : ۱۵-۱۶ توراً سلامت باذای گل بهار بهشت

که سوی قبله رویت نماز خوانندی

نمونه : زشت، باژگونه

نمونه تر

۲۸ : ۱ ای کار تو ز کار زمانه نمونه تر

او با شکونه و تو از او باشکونه تر

نوبت: کرت، بار

۲۸ : ۵ مار یفتنج اگسرت دی بگزیزد

نوبت مار افعی است امروز

نوش: گوارا، سازگار

۲۹ : ۲ چند بردارذ این هریوه خروش

نشوذ باذه بر سرودش نوش

نه (حرف نفی)

۲۶ : ۹-۱۰ به تیراز چشم ناینا سپیدی نقطه بردارذ

که نه دیده بیازارذ نه ناینا خبردارذ

۳۱ : ۱-۲ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

۳۵ : ۱-۲ مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی

که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی



۳۹ : ۷ که شاهها تو سفر بسیار کردی  
و لیکن نه چنین کاین بار کردی

نیز نگاه کنید به: فی  
نهادن

-نهادی

۳۶ : ۵-۶ همی فزونی جویند اواده برافلاک  
که توبه طالع میمون بذو نهادی روی

نهییب: هیبت، عظمت، بیم و ترس  
نهیبت (نهییب + ضمیر پیوسته)

۲۶ : ۷-۸ عطات باذ چو باران دل موافق خویند  
نهیبت آتش و جان مخالفان پنده باذ

فی (حرف نفی) : نه

۲۹ : ۵-۶ ای خواجه گر بزرگی و اشغال فی تورا  
برگیر جابخشوک و برو می درو حشیش

نیز نگاه کنید به : نه .

نیک

۳۰ : ۹ عیب باشد به کار نیک درنگ  
گر شتاب آمد ای رفیق ملام

نیکرایی

نیکرایی-

۳۴ : ۳-۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرایی کن  
که سوی خلد برین باشدت گذرنامه

نیکرایی کردن

نیکرایی کن

۳۴ : ۳-۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرایی کن  
که سوی خلد برین باشدت گذرنامه

## و

و (حرف ربط) ۲۳: ۸ : ۲۴: ۶ : ۲۵: ۲ (دوبار) و ۴ و ۵ (دوبار) : ۲۶: ۲ (دوبار) و ۳ و

۸۰۴ : ۲:۲۷ و ۳ : ۱:۲۸ و ۴ : ۵:۲۹ و ۷۰۶ (دوبار) : ۱:۳۰ و ۵ و ۶ و ۷۰۷ و ۱۱۹ :  
 ۲:۳۱ (دوبار) و ۴ (دوبار) و ۵ و ۶ : ۳:۳۲ و ۵ و ۶ : ۱:۳۳ (دوبار) و ۴ (دوبار) و ۵ و ۶ :  
 ۳:۳۴ (دوبار) و ۷ (دوبار) و ۸ : ۱:۳۵ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ : ۷:۳۶ (دوبار) : ۶:۳۸ : ۹:۳۹

و (ضمیر شخصی): مخفّ وی. برای کاربرد آن نگاه کنید به : دی

وداع: بدرود

وداع -

۳ : ۳۹ هر روز فراق دوستی باید دید

هر لحظه وداع همدمی باید کرد

وداع کردن

وداع... کرد (مصدر مرخم)

۳ : ۳۹ هر روز فراق دوستی باید دید

هر لحظه وداع همدمی باید کرد

ورزیدن

-ورز

۳۴ : ۳-۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرائی کن

که سوی خلد برین باشند گذرنامه

وَرِیب: اریب

۲۴ : ۳-۴ کی دل به جای داری پیش دو چشم او

کوچمش را به غمزه بگرداند از وریب

وزرا نگاه کنید به : دزیر

وزیر: مشاور و همنشین ویژه پادشاه

وزرا

۳۷ : ۲ بیش وزرا رخنه اشعار مرا

بیقدر مکن به گفت گفتار مرا

ولیک

۳۱ : ۱-۲ دعوی کنی که شاعر دهرم ولیک نیست

در شعر تو نه حکمت و نه لذت و نه چم

ولیکن

۲۴ : ۷ دانشا چون دریغم آئی از آنک

بی بهائی ولیکن از تو بهاست

۷ : ۳۹ که شاها تو سفر بسیار کردی  
ولیکن<sup>۱</sup> نه چنین کاین بار کردی

وی/و/ (ضمیر شخصی)

۴ : ۲۳ داند کز وی همی به من چه رسد  
دیگر بساره ز عشق بسی خبرا  
۴-۳ : ۳۵ بناز باز همی پرورد ورا دهقان  
چو شد رسیده نیابد ز تیغ تیز دریغ

ویرانه

۴ : ۳۹ دوشم گذر افتاد به ویرانه طوس  
دیدم جندی نشسته جای طاووس  
۵ : ۳۹ گفتم چه خبر داری از این ویرانه  
گفتا خبر این است که افسوس افسوس



هجی<sup>۲</sup>: دشنام و بدگوئی در شعر

۲ : ۲۵ شاعران را خه و احسنت مدیح  
روذکی را خه و احسنت هجی<sup>۲</sup> است

هر (صفت مبهم)

هر ۱:۲۷ : ۱:۲۹ : ۱:۳۴ : ۳:۳۹ (دوبار)

هر- ۳:۲۷ : ۶:۲۸ : ۵:۳۱ : ۳:۳۷

هراش: قی

هراش-

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکنند خواجه که هرجا که بود  
قدحی می بخورد راست کند زود هراش

هراش کردن: قی کردن

کند... هراش (هراش کند)

(۱) در اصل: ولی.

(۲) در اصل: هجا. متن از پانویس است.

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکنند خواجه که هر جا که بود  
قدحی می بخورد راست کند زود هراش

### هرجا

۲۸ : ۶-۷ از چه توبه نکنند خواجه که هر جا که بود  
قدحی می بخورد راست کند زود هراش

### هرکس

هرکسی (نکره)

۳۲ : ۳ ای قامت تو به صورت کاوینچک  
هستی تو به چشم هرکسی بلکنچک

### هرکه

۲۷ : ۳-۴ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای  
بیگمان راضی بیاید گر بیابد آب کند  
۳۱ : ۵ هر که را دانش است خواسته نیست  
و آن که را خواسته است دانش کم

### هرگز

۳۲ : ۶ هرگز تو به هیچ کس نشائی  
برسرت دو شوله خاک و سرگین  
۳۳ : ۲ همه بر یک نهاد خویش دوند  
که نکردند هرگز از یک راه  
۳۵ : ۱-۲ مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی  
که هرگز از تو نکردم نه بشنوم پندی

### هریوه: روسپی

۲۹ : ۲ چند بردارد این هریوه خروش  
نشود باذ بر سرودش نوش

### هلیدن: گذاشتن

نهلد ... همی (همی نهلد)  
۳۲ : ۲ مرمرا آگاهی از راه بزرگ  
نهلد رفتن همی با کاروان

هم

م

- ۷ : ۲۹ بی‌زی نرم هم به صبر و درم  
چون به زین و لگام تندستاغ  
۱۰ : ۳۰ عاقبت را هم از نخستین بین  
تا به غفلت گلو نگیرد دام  
۴ : ۳۱ دانش و خواسته است نرگس و گل  
که به يك جای نشکفند به هم

هم-

- ۸ : ۲۴ بی‌تو از خواسته مبادم گنج  
همچنین زاروار با تو رواست  
۲-۱ : ۳۰ درینغ فر جوانی و عز و آی درینغ  
عزیز بود از این پیش همچنان سپریغ  
۸-۷ : ۳۰ برکه و بالاچوچه؟ همچون عقاب اندر هوا  
برتریوه راه چون چه؟ همچو بر صحرایشمال

هماره (۴)

- ۶ : ۳۸ چون برون کرد زو هماره و هنگ  
درزمان درکشید محکم تنگ

همّت: اراده بلند

- ۸ : ۳۳ عذر با همّت تو بتوان خواست  
پیش تو خامش و زبان کوتاه  
۹ : ۳۳ همّت شیر از آن بلندتر است  
که دل آزار باشد از روباه

همچنان

- ۲-۱ : ۳۰ درینغ فر جوانی و عز و آی درینغ  
عزیز بود از این پیش همچنان سپریغ

(۱) در اصل: وای.

## همچو

۸-۷ : ۳۰ برکه و بالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا

بر تر یوه راه چون چه؟ همچو بر صحرای شمال

## همچون

۸-۷ : ۳۰ برکه و بالا چوچه؟ همچون عقاب اندر هوا

بر تر یوه راه چون چه؟ همچو بر صحرای شمال

همدم: همنشین، دوست

همدمی (نکره)

۳ : ۳۹ هر روز فراق دوستی بایزد دیند

هر لحظه وداع همدمی بایزد کرد

همه (ضمیر مبهم)

۳ : ۲۵ برگزیدم به خانه تنهایی

از همه کس درم بیستم چست

۲ : ۲۷ صف دشمن تو را ناستد پیش

ور همه آهین ترا باشد

۲ : ۳۳ همه بر یک نهاد خویش دوند

که نگردند هرگز از یک راه

همه (قید)

۴-۳ : ۳۴ همه دیانت و دین ورز و نیکرائی کن

که سوی خلد برین باشند گذرنامه

## همیشه

۱۱ : ۳۰ بتا نگارا از چشم بند بقرس و مکن

چرا نداری با خود همیشه چشم پنام

هند (نام ویژه): دختر عتبه

۴-۳ : ۳۶ ابر چون چشم هند بنت عتبه است

برق مانند ذوالفقار علی

## هندو

هندوان

۱۲-۱۱ : ۳۵ وگر تورا ملک هندوان بدیدی موی

سجود کردی و بتخانه هاش برکندی

هنگ

۶ : ۳۸ چون برون کرد زو هماره و هنگ  
در زمان درکشید محکم تنگ

هوا

۸-۷ : ۳۰ بر که و بالا چو چه؟ همچون عقاب اندر هوا  
بر تیره راه چون چه؟ همچو بر صحرا شمال

هیچ (صفت مبهم)

هیچ

۴-۳ : ۲۷ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای  
بیگمان راضی بیایند گریب آید

هیچ -

۶ : ۳۲ هرگز تو به هیچ کس نشائی  
بر سرت دوشوله خاک و سرگین

هیچ (قید)

۴-۳ : ۳۵ دهند پندم و من هیچ پند نپذیرم  
که پند سوذ ندارد به جای سوگندی

هیچ کس

۶ : ۳۲ هرگز تو به هیچ کس نشائی  
بر سرت دو شوله خاک و سرگین

## ی

یا (حرف ربط)

۴ : ۳۳ نه بخوانید نائحه مشغول (؟)  
یا به تدبیر کین و حرب و سپاه

یا جوج، سد

۶ : ۲۳ چو سد یا جوج بایذی دل من  
که باشدی غمزگانش را سپرا

(۱) در اصل ، بیایند.

یاد

یاد

۵ : ۲۶ گر فراموش کرد خواجه مرا  
خویشتن را به رقه دادم یاد

یاد دادن

یاد دادم

۵ : ۲۶ گر فراموش کرد خواجه مرا  
خویشتن را به رقه دادم یاد

یارب

۶-۵ : ۲۴ یارب بیافریدی روئی بزمین مثال  
خود رحم کن برآمت و از راهشان میکب

یافتن

بیابد<sup>۱</sup>

۴-۳ : ۲۷ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای  
بیگمان داضی بیایند گر بیابد آب کند

نیابد

۴-۳ : ۲۷ هر که باشد تشنه و چشمه نیابد هیچ جای  
بیگمان داضی بیایند گر بیابد آب کند

نیایی

۶ : ۳۴ در این گیتی سراسر گر بگردی  
خردمندی نیایی جاودانه

یافت (مصدر مرخم)

۶-۵ : ۳۵ شنیده ام که بهشت آن کسی تواند یافت  
که آرزو برساند به آرزومندی

یَغْتَنِّجُ: نوعی از مار

۵ : ۲۸ مار یغتنج اگرت دی بگریزد  
نوبت مار افی است امروز

یلک (عدد)

یک

(۱) در اصل: بیاید.



۲۴ : ۲-۱ يك تازیانه خوردی برجان از آن دو چمش  
کز درد آن بماندی مانند زرد سیب

۱۲-۱۱:۲۶ دهان دارد چویك پسته لبان دارد بهمی شسته  
جهان برمن چویك پسته بدان بسته دهان دارد

۴:۳۱ دانش و خواسته است نرگس و گل  
كه به يك جای نشكفند بهم

۲ : ۳۳ همه بر يك نهاد خویش دوند  
كه نگردند هرگز از يك راه

يكی (نكره)

۶ : ۳۳ بر فلك بر دو شخص پیشه ورنند  
این یکی درزی آن دگرا جولاه

۸-۷ : ۳۵ هزار كبك ندارد دل يكی شاهین  
هزار بنده ندارد دل خداوندی

يك به دیگر

۵ : ۳۲ دوستانند پیش رویاروی  
يك به دیگر همی كنند نگاه

يك نهاد: نهاد ویژه

۲ : ۳۳ همه بر يك نهاد خویش دوند  
كه نگردند هرگز از يك راه

(۱) در اصل : و آن دگر.



---

## فهرست بسامدی واژه‌ها

---



### فهرست بسامدی واژه‌ها

شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
۱	و (حرف ربط)	۵۵	۱۱	دل	۱۱
	بودن	۴۹	۱۰	چون (حرف اضافه)	۱۰
	به (حرف اضافه)	۴۳	۱۰	داشتن	۱۰
	که (ربط، موصول)	۴۱	۱۰	گر (مخفف اگر)	۱۰
	از (حرف اضافه)	۳۹	۲۰	چو (حرف اضافه)	۹
	تو (ضمیر شخصی)	۲۹	۹	دو (عدد)	۹
	را	۲۶	۹	-ش (ضمیر پیوسته)	۹
	آن (صفت و ضمیر اشاره)	۱۹	۹	هر (صفت مبهم)	۹
	بر (حرف اضافه)	۱۸	۸	ای (حرف ندا)	۸
۱۰	کردن	۱۶	۸	شدن (= گشتن)	۸
	او (ضمیر شخصی)	۱۴	۸	-م (ضمیر پیوسته)	۸
	این (صفت و ضمیر اشاره)	۱۴	۷	با (حرف اضافه)	۷
	ز (حرف اضافه = از)	۱۳	۷	-ت (ضمیر پیوسته)	۷
	در (حرف اضافه)	۱۲	۷	روی	۷
	دیدن	۱۲	۳۰	کس	۷

شماره	واژه	بسمد	شماره	واژه	بسمد
۷	من (ضمیر شخصی)	۷	یافتن	۴	
۷	نه (حرف نفی)	۷	آتش	۳	
۷	هم	۷	ابر	۳	
۷	يك	۷	بار (حمل، گرانی، اندوه)	۳	
۶	پیش	۶	بایستن	۳	
۶	گفتن	۶	بس (بسیار)	۳	
۵	اگر	۵	تا (حرف ربط)	۳	۶۰
۵	چشم	۵	جان	۳	
۵	چو (حرف ربط)	۵	جای	۳	
۴۰	چه	۴۰	چمش	۳	
۵	(ضمیر و صفت مبهم پرسشی)	۵	چنین	۳	
۵	گشتن - گردیدن	۵	چون (حرف ربط)	۳	
۵	ملك	۵	خبر	۳	
۴	آمدن	۴	خواجه	۳	
۴	اندر	۴	خواسته	۳	
۴	پند	۴	خود (ضمیر مشترك)	۳	
۴	جا	۴	دهان	۳	۷۰
۴	جهان	۴	راست	۳	
۴	خواستن	۴	زمانه	۳	
۴	دادن	۴	سر	۳	
۵۰	دانش	۵۰	سوگند	۳	
۴	دریغ	۴	سوی	۳	
۴	راه	۴	شاعر	۳	
۴	مرا	۴			

شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
	شعر	۳		خوردن	۲
	کار	۳		خوبش	۲
	گرد	۳		خه	۲
۸۰	مانند	۳		دانستن	۲
	مگر	۳		در	
	هرگز	۳		(برابر باب در زبان عربی)	۲
	همه (ضمیر مبهم)	۳		درد	۲
	آفتاب	۲		دوست	۲
	احسن	۲		دویدن	۲
	باشگونه	۲	۱۱۰	رفتن	۲
	باغ	۲		روباه	۲
	بنانج	۲		رودکی	۲
	برداشتن	۲		روز	۲
۹۰	بردن	۲		رهی	۲
	برم	۲		زدن	۲
	بهشت	۲		ساختن	۲
	تن	۲		سپاه	۲
	توانستن	۲		سخن	۲
	جاودانه	۲		سیاه	۲
	چشمه	۲	۱۲۰	شدن (= رفتن)	۲
	چکان	۲		شستن	۲
	چنان	۲		شنیدن	۲
	خاك	۲		صبر	۲
۱۰۰	خلم	۲		عشق	۲
	خواندن	۲		غم	۲

شماره	واژه	سامد	شماره	واژه	سامد
۲	غمزه	۲	هیچ (صفت مبهم)	۲	
۲	فلک	۲	آبکند	۱	
۲	کم	۲	آرزو	۱	
۲	کی (فید پرش)	۲	آرزومند	۱	
۱۳۰	گذر	۲	آراردن	۱	
۲	گذشتن	۲	آفریدن	۱	
۲	گریستن	۲	آگاهی	۱	
۲	گئل	۲	آلغونه	۱	
۲	گلو	۲	آلیزنده	۱	
۲	مار	۲	آهرمن	۱	۱۶۰
۲	مانستن	۲	آهنین	۱	
۲	مر	۲	آی (از اصوات)	۱	
۲	موی	۲	ابراهیم	۱	
۲	مهر	۲	ایبشه	۱	
۱۴۰	می	۲	ادب	۱	
۲	نابینا	۲	ار (مخفف اگر)	۱	
۲	نالبیدن	۲	استادن	۱	
۲	نشستن	۲	اسکنندر	۱	
۲	نعمت	۲	اشنان	۱	
۲	نگار	۲	افتادن	۱	۱۷۰
۲	نماز	۲	افروخته	۱	
۲	ولیکن	۲	افزون	۱	
۲	وی	۲	افسوس افسوس	۱	
۲	ویرانه	۲	افعی	۱	
۱۵۰	همت	۲			



شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
	اکنون	۱	۲۰۰	بتمخانه	۱
	امت	۱		بچین	۱
	امروز	۱		بد	۱
	اواره	۱		بدخواه	۱
	اورمزدی	۱		بددل	۱
۱۸۰	اورنگ (زیبائی...)	۱		بر (تن)	۱
	اورنگ (تخت پادشاهان)	۱		برستن	۱
	افتادن	۱		برپراگندن	۱
	اهرمن کردار	۱		بر تافتن	۱
	ایژک	۱		برق	۱
	ایمن	۱	۲۱۰	برکندن	۱
	باادب	۱		برگرفتن	۱
	بادیه	۱		برگزیدن	۱
	باده	۱		برنهادن	۱
	بار (دفعه، کرت)	۱		برون	۱
۱۹۰	باران	۱		برین	۱
	باز (حرف اضافه)	۱		بزرگ	۱
	باز (پرندۀ شکاری)	۱		بزرگوار	۱
	بازپروردن	۱		بزرگی	۱
	بازپیچ	۱		بس (کافی)	۱
	باشه	۱	۲۲۰	بستن	۱
	بافتن	۱		بسته	۱
	بالا	۱		بسیار	۱
	بام	۱		بط	۱
	بت	۱		بفج	۱

شماره	واژه	بنامد	شماره	واژه	بنامد
	بگرو	۱		پلاس	۱
	بلا	۱	۲۵۰	پلشت	۱
	بلکنجک	۱		پوشک	۱
	بلند	۱		پی (برای)	۱
	بناگوش	۱		پیشه‌ور	۱
۲۳۰	بنت	۱		تا (حرف اضافه)	۱
	بنده	۱		تأیید	۱
	بوزینه	۱		تاریک	۱
	بها	۱		تازیانه	۱
	بهار	۱		تافته	۱
	بهر (حرف اضافه)	۱		تأیید	۱
	بی	۱	۲۶۰	تباه	۱
	بی ادب	۱		تخت	۱
	بیخبر	۱		تدبیر	۱
	بیرون	۱		ترا	۱
۲۴۰	بیقدر	۱		ترسیدن	۱
	بیگمان	۱		تریوه	۱
	پاک	۱		تشنه	۱
	پده	۱		تفنه	۱
	پذیرفتن	۱		تلاتوف	۱
	پر	۱		تلو	۱
	پریدن	۱	۲۷۰	تمام	۱
	پسته	۱		تند	۱
	پشیز	۱		تنگ	۱
		۱		تنها	۱

شماره	واژه	بامد	شماره	واژه	بلمد
	تنهائی	۱	چند (قیدپریش)	۱	
	تنیدن	۱	چون (قیدپریش)	۱	
	توبه	۱	چه (حرفربط)	۱	
	تیر	۱	چیز	۱	
	تیریه	۱	چینی	۱	
	تیز	۱	حرب	۱	
۲۸۰	تبغ	۱	حساب، روز	۱	
	ثریا	۱	حسرت	۱	
	جاخشولک	۱	خشیش	۱	
	جاه	۱	حکمت	۱	
	جدگاره	۱	حکیم	۱	
	جستن	۱	حیف	۳۱۰	
	جغد	۱	خامش	۱	
	جو	۱	خانه	۱	
	جوانی	۱	خداوند	۱	
	جوشن	۱	خرامیدن	۱	
۲۹۰	جولاه	۱	خردبرگ	۱	
	جهانی	۱	خردمند	۱	
	چرا (قیدپریش)	۱	خروش	۱	
	چربو	۱	خرف شده	۱	
	چست	۱	خرمن	۱	
	چشم‌بنام	۱	خفتن	۳۲۰	
	چقو	۱	خلاشمه	۱	
	چلیپا	۱	خلد	۱	
	چم	۱			

شماره	واژه	بامد	شماره	واژه	بامد
	خندیدن	۱	۱	دهر	۱
	خنك	۱	۱	دهقان	۱
	خواری	۱	۱	دی (دیروز)	۱
	خون	۱	۳۵۰	دیانت	۱
	خوید	۱	۱	دیده	۱
	خویشتن	۱	۱	دیگر باره	۱
	خیم	۱	۱	دین	۱
۳۳۰	داغ	۱	۱	دینار	۱
	دام	۱	۱	ذوالفقار	۱
	درزی	۱	۱	راضی	۱
	در کشیدن	۱	۱	رحم	۱
	درم	۱	۱	رخ	۱
	درنگ	۱	۱	رخنه	۱
	درودن	۱	۳۶۰	رساندن-رسانیدن	۱
	درویش	۱	۱	رستن	۱
	دزدیده	۱	۱	رسیدن	۱
	دست	۱	۱	رسیده	۱
۳۴۰	دشمن	۱	۱	رعد	۱
	دعوی	۱	۱	رفیق	۱
	دگر	۱	۱	رقعه	۱
	دل آزار	۱	۱	روا	۱
	دوختن	۱	۱	روان (رونده)	۱
	دود	۱	۱	روم (نام ویژه)	۱
	دوش	۱	۳۷۰	رویاری	۱

شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
	ره	۱	۱	سحرگاه	۱
	ریش	۱	۱	سخره	۱
	زار	۱	۱	ستد	۱
	زاروار	۱	۱	سراسر	۱
	زبان کوتاه	۱	۴۰۰	سرگین	۱
	زرد	۱	۱	سرود	۱
	زرساوه	۱	۱	سرون	۱
	زلف	۱	۱	سزاوار	۱
	زمان	۱	۱	سزیدن	۱
۳۸۰	زمین	۱	۱	سفر	۱
	زن	۱	۱	سلاح	۱
	زنج	۱	۱	سلامت	۱
	زود	۱	۱	سلطان	۱
	زهره (ناهید)	۱	۱	سماء	۱
	زیبائی	۱	۴۱۰	سود	۱
	زیستن	۱	۱	سیب	۱
	زین	۱	۱	سیم	۱
	ساکن	۱	۱	سیمین	۱
	سپر	۱	۱	شادمانه	۱
۳۹۰	سپریخ	۱	۱	شاگرد	۱
	سپید	۱	۱	شان (ضمیر پیوسته)	۱
	سپیدی	۱	۱	شاه	۱
	ستاره	۱	۱	شاهنشاه	۱
	ستاغ	۱	۱	شاهین	۱
	سجود	۱	۴۲۰	شایستن	۱

شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
۱	شایگان	۱	۱	طوس	۱
۱	شبه رنگ	۱	۱	عاریه	۱
۱	شتاب	۱	۱	عاشق	۱
۱	شخص	۱	۱	عاشقی	۱
۱	شسته	۱	۱	عاقبت	۱
۱	شکسته	۱	۴۵۰	عتبه	۱
۱	شکفتن	۱	۱	عذاب	۱
۱	شکفتن	۱	۱	عذر	۱
۱	شمال	۱	۱	عز	۱
۴۳۰	شوله	۱	۱	عزیز	۱
۱	شیر	۱	۱	عسلی	۱
۱	شیر	۱	۱	عطا	۱
۱	شیر آسا	۱	۱	عقاب	۱
۱	شیر خواره	۱	۱	عقد	۱
۱	صحرا	۱	۱	علاج	۱
۱	صعب	۱	۴۶۰	علی (نام ویژه)	۱
۱	صف	۱	۱	عمر نورد	۱
۱	صنعت	۱	۱	عنکبوت	۱
۱	صورت	۱	۱	عیب	۱
۴۴۰	طالع	۱	۱	غفلت	۱
۱	طاووس	۱	۱	غم پرورد	۱
۱	طبق بند	۱	۱	غیبه	۱
۱	طفل	۱	۱	فتر	۱
۱	طلعت	۱	۱	فراق	۱

شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
	فراموش	۱	۱	کوی	۱
۴۷۰	فرمان	۱	۱	که (مخفف کوه)	۱
	فرمودن	۱	۱	کیبیدن	۱
	فزونى	۱	۱	کین	۱
	فش	۱	۱	گذرنامه	۱
	فنگندن	۱	۱	گرداندن	۱
	قامت	۱	۱	گرفتن	۱
	قبله	۱	۵۰۰	گرم	۱
	قتلح	۱	۱	گتریدن	۱
	قمر	۱	۱	گشته	۱
	قی	۱	۱	گفت	۱
۴۸۰	کاروان	۱	۱	گفتار	۱
	کاونجک	۱	۱	گنج	۱
	کاینه	۱	۱	گوا	۱
	کبک	۱	۱	گوالیدن	۱
	کجا (= که)	۱	۱	گوش	۱
	کرد	۱	۱	گونه گونه	۱
	کسوت	۱	۵۱۰	گینی	۱
	کشیدن	۱	۱	لاله	۱
	کفل	۱	۱	لامیدن	۱
	کلاه	۱	۱	لحظه	۱
۴۹۰	کنبوره	۱	۱	لذت	۱
	کنستو	۱	۱	لعلگون	۱
	کودک	۱	۱	لگام	۱

شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
۱	لؤلؤ	۱	۵۴۰	ناز	۱
۱	لیکن	۱		نازکی	۱
۱	مادر	۱		نالان	۱
۵۲۰	ماز	۱		نائحه (۲)	۱
۱	مالیدن	۱		نشی	۱
۱	ماندن	۱		نخستین	۱
۱	ماه	۱		نرگس	۱
۱	مثال	۱		نرگسک	۱
۱	محکم	۱		نرم	۱
۱	مخالف	۱		نرم نرمک	۱
۱	مدیح	۱	۵۵۰	نصرت	۱
۱	مذهب	۱		نظر	۱
۱	مرغزار	۱		نگاه	۱
۵۳۰	مسام	۱		نگریستن	۱
۱	مسند	۱		نمونه	۱
۱	مشغول	۱		نوبت	۱
۱	معشوق وار	۱		نوش	۱
۱	منجنیق	۱		نهادن	۱
۱	موافق	۱		نهیب	۱
۱	مهد	۱		نی (حرف نفی)	۱
۱	میان	۱	۵۶۰	نیک	۱
۱	میدان	۱		نیکرائی	۱
۱	میمون	۱		وداع	۱



شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
	ورزیدن	۱		هند	۱
	وریب	۱		هندو	۱
	وزیر	۱		هنگ	۱
	ولیک	۱		هوا	۱
	هجی	۱		هیج (قید)	۱
	هراش	۱	۵۸۰	یا (حرف ربط)	۱
	هریوه	۱		یأجوج، سئد	۱
۵۷۰	هلیدن	۱		یاد	۱
	هماره (؟)	۱		یارب	۱
	همدم	۱		یقتنج	۱
	همه (قید)	۱		یک به دیگر	۱
	همیشه	۱	۵۸۶	یک نهاد	۱

### فهرست بسامدی فعلهای همکرد و گروههای فعلی

۱	آرزو رساندن	۱	پند شنیدن	۱
	ابیشه گردیدن	۱	تازیانه خوردن	۱
	ایمن زیستن	۱	تفنه تنیدن	۱۰
	برون کردن	۱	توبه کردن	۱
	به بر کشیدن	۱	خبر داشتن	۲
	بیقدر کردن	۱	خروش برداشتن	۱
	پند پذیرفتن	۱	دریغ آمدن	۱
	پند دادن	۱	دریغ یافتن	۱

شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
۱	دعوی کردن	۱	۱	فراموش کردن	۱
۱	دل داشتن	۱	۱	فرونی جستن	۱
۱	دل شدن	۱	۱	قی او فتادن	۱
۲۰	دیانت [ورزیدن]	۱	۱	گذرافتادن	۱
۱	دین ورزیدن	۱	۱	گذر کردن	۱
۱	رحم کردن	۱	۱	گرم آمدن	۱
۱	روی نهادن	۱	۱	گوش مالیدن	۱
۱	سجود کردن	۱	۴۰	نعمت دادن	۱
۱	سفر کردن	۱	۱	نگاه کردن	۱
۱	سود داشتن	۱	۱	نماز بردن	۱
۱	شتاب آمدن	۱	۱	نماز خواندن	۱
۱	شیر دادن	۱	۱	نیکرانی کردن	۱
۱	عاریه خواستن	۱	۱	وداع کردن	۱
۳۰	عذر خواستن	۱	۱	هراش کردن	۱
۱	علاج کردن	۱	۴۷	یاد دادن	۱
۱	فراق دیدن	۱			

فهرست بسامدی ساختمانهای همکرد دیگر

۱	آنچه	۱	از چه	۱
۳	آنک، آن که	۱	چون که	۱
۲	آن کس	۱	زان که	۱
۱	از بهر	۱	گرچه	۱

شماره	واژه	بسامد	شماره	واژه	بسامد
	هرجا	۱		همچو	۱
۱۰	هرکس	۱		همچون	۱
	هرکه	۲	۱۵	هیچ کس	۱
	همچنان	۱			



## فهرست انتشارات فرهنگستان زبان ایران

- ۱- پیشنهاد شما چیست؟ شماره ۱ ، بخشی از واژه‌های آموزشی و صنعت‌گاز
- ۲- پیشنهاد شما چیست؟ شماره ۲ ، واژه‌های کتابداری
- ۳- واژه‌های معرب در صراح
- ۴- واژه‌های معرب در منتهی الارب
- ۵- واژه‌نامهٔ بسامدی مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری
- ۶- واژه‌نامهٔ بسامدی معیارالعقول ابن‌سینا
- ۷- واژگان نوشتاری کودکان دبستانی ایران
- ۸- برابرهای فارسی برخی از واژه‌های آموزشی
- ۹- بررسی املائی دستنویسی از تفسیر سوراآبادی
- ۱۰- پیشنهاد شما چیست؟ شماره ۳ ، بخشی از واژه‌های علوم اجتماعی
- ۱۱- واژه‌نامهٔ بسامدی رسالهٔ جودیهٔ ابن‌سینا
- ۱۲- گویشهای پیرامون کاشان و محلات
- ۱۳- پیشنهاد شما چیست؟ شماره ۴ ، نام دانشها و فنها و هنرها
- ۱۴- برابرهای فارسی برخی از واژه‌های انگلیسی صنعت‌گاز
- ۱۵- واژه‌های نو (چاپ سوم ، افست)
- ۱۶- گزارشی دربارهٔ فرهنگستان ایران
- ۱۷- واژه‌نامهٔ بسامدی رسالهٔ رگشناسی ابن‌سینا